

بازدید شد  
۱۳۸۲

۶۴

رساله در صنایع  
دکتر سزنی - مکتب سزنی  
تألیف ۱۲۵۵ هجری  
نسخه نفیس چاپخانه

بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷



۱۰۸۴۲-۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

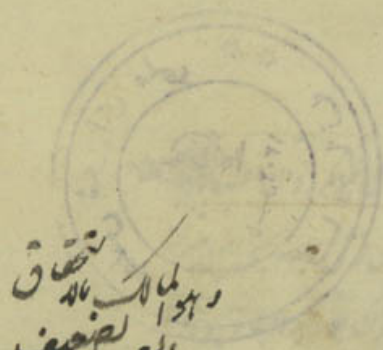
کتاب: مجموعه الصنایع  
مؤلف: میرحکیم (حکیمزاده)  
موضوع: صنایع

۹۸۵۷

۸۹۸۶

شماره ثبت کتاب: ۸۷۲۸۱

خطی «فهرست شده»  
۸۵۷۶

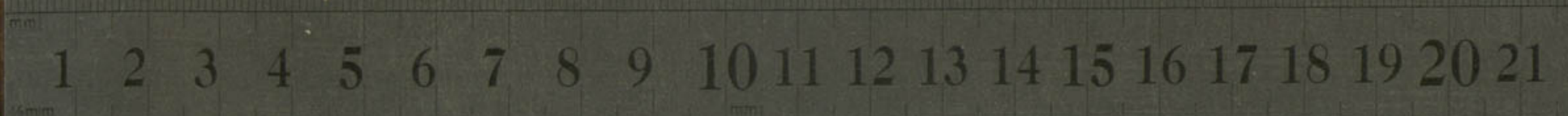


تتصاق  
و هو ا لمالك بالله  
وانا بعد لضعف



U. 5. 2. 3. 4  
2872

و انما بعد  
منه  
0071  
منه







بسم الله الرحمن الرحيم  
و بسم الله  
حمد و سب اسرار و اسرار حضرت رافع که قوه بارزوی

لفظ از پر تو آثار وضع کمال

که درین مشن کرم مردم لطیفه بوجود آید

تحت و تحت طپسات بر و صدمه مظهره و مرقد

حضرت سید العرب و الخیر علیه افضل الصلوة و برآل

و اصحاب او رضوان الله علیهم اجمعین

و ضمیر منور از باب الباب و غیر مندرک

و برخواطر

**باب ششم** اندر تقا و مسج بلور در کلهای غیر مکرر و آن هفت رنگ است  
در یک فصل **باب نهم** اندر رنگهای زمینی و بطا نه چینی این بهترین  
رنگها بود و بر کزبده و در رنگها و غیر آن بکار آید و بطا نه چینی در صفت  
کاری و در بطا نه است و یک رنگ زمینی در چهار فصل است  
**باب دهم** در ساختن تیغهای زمینی که چون کاغذ بتوان بچسبند و برق  
باشد و در ختم کننده آهن و آلکینه میرد و این از عجایب است و چهار  
رنگ است در دو فصل **باب یازدهم** اندر ساختن تیغ و پکان و نیزه  
که چون دشمن از آن نصیب یابد زخم او پیچود به نشود و در هلدک  
و این چهار نوع است در دو فصل **باب دوازدهم** در آب داغ و کارد  
که با مثال باشد و از آن آب چون آینه چینی روشن باشد  
و آهن میرد و آن چهار نوع است در چهار فصل **باب سیزدهم** در رنگ  
کردن بلور اگر چه در باب دوم گفته شد فاما اینجا در قیام آمد و مسج  
هفت نوع کردن گفته شود **باب چهاردهم** در عمل ساختن مینا هفت رنگ  
و کلهای هفت رنگ و آن دو فصل است **باب پانزدهم** اندر ساختن خندان  
هفت رنگ غیر مکرر که عوارات بندد و غیر آن و آن چند نوع است

**باب ۱** در سخن شکر فربوسی در تالی و شکر ف زاوی و شکر ف مصفا  
 و شکر ف فبری و فزکی و فارسی و آن محفت نوع است در دو فصل  
**باب ۲** در نیک کردن کاغذ قدیم و جدید و اوان غیر مکرر **باب ۳** در سخن  
 رخت زود آن و در آن محفت نوع زنگار است زنگار فوه سبز دهن گویند  
 در زنگار ترسای زنگار فزون و زنگار مصفی و زنگار بر فرسیه زنگار  
 فیر دوزه زنگار فتنی و هر یکی را خاصیتی گفته اند و آن در فصل است  
**باب ۱** در سخن لا جورد و از ایب لا جورد و شستن لا جورد و این  
 جود بزنی غریب است و آن در فصل است **باب ۲** در شکر ف با جردن  
 جود فتنی و غیره و آن شش نوع است **باب ۳** در سخن کوره جود  
 شکر ف پختن و سخن جود و فن و بهر حال مرید و غیره و این  
 مرید است درین کارها و کل حکمت و فلقه و قنقطه و قلندر  
 سخن جود و غیره و درین کارها این اسباب بی انما میر نشود  
 و این چهار فصل است **باب ۱** در نیک کردن لوزنها مثل کار و کوزه و پیل  
 که مانند زرد باشد و آن یک فصل است **باب ۲** در اصل کردن مس  
 و فوه و فو لاد و اسرب و قلعی در سخن و غیره و این در باب چهارم مکاریم

و آن پنج فصل است **باب ۱** در کشتن سیم زود مس و فو لاد و ابر که آن را  
 خلق گویند و کشتن سیم جود خوردن و آن پنج فصل است **باب ۲**  
 حکمت در سخن روغن اسکندری و روغن فی و بقیه جهت آتش فوسع  
 و شکر دمنان اکلند و این از اسرار غریب است و حکمت غریبه و که بر زنگار است  
 و آن چهار فصل است **باب ۱** در سخن کونیکه جهت امساک و انواع بود  
 و محفت کونیکه و چهار عقده غریبه در بار زده فصل **باب ۲** در عمل سفیداج  
 مبره و سفیداج کاشتری و آن یک فصل است **باب ۳** در صفت نقل بندی  
 از زود سیم که از کونیکه و سیم و منو کرد و دیگر که کلام فرق بتوان ماکر در بود  
 در زمان و متحرک باشد و این فنی غریبه است و آن در فصل است **باب ۴**  
**۱** در صفت جبیه المقات و روغن کاغذ برداشتن و قلم فتنی  
 کردن و بر ساشتن یعنی مواد و دوده گرفتن و کاغذ را سبط کردن  
 که بفرادی شود و این سخن از جهت نوشتن و بهر نامی غریب و آن در فصل است  
**باب ۱** در صفت المکتب که چون بنویسند پیدا باشد  
 و چون باقیش بر هزار رنگ پیدا شود و از زود روی رنگی بدید آید  
 غیر مکرر و آن یک فصل است **باب ۲** در صفت دستهای کار فتنی



باج روی و سبز زمینی و سرخ یاقینی در دروغوانی و صند کاری  
 که از سنگ بارهای قدرتی فرق توان کرد و آن در فصل است  
**باب ۳۳** در عیال پنهانی که از فرق نمایند مثل آنکه خبری  
 در دست گیرند و نوزاد و نوزاد و نوزاد و نوزاد و نوزاد و نوزاد  
 غیر پنهانی و آن انواع است در پنج فصل **باب ۳۴** در عمل سر سیه زنی  
 و آن را جوهر الیتریم خوانند چندین عمل درین کتاب گفته شد بعضی موقوف  
 باین سیه است اما در قلم آید چه الکاسات و آن این را مخفی دانسته اند  
 که درین سیه است و آن یک فصل است **باب ۳۵** در صنعت در روی  
 که چون بر تیر بدان بچسبند در برنگاری یعنی باران پس بر بنیاید و اگر  
 در روز در آب افکند ز میان نماند و آن یک فصل است **باب ۳۶** در حشمت  
 نازک سخن گو که اگر صد بار بچسبند چون میس آوزد بد و لوی مثل  
 از او آید و ساختن طوسی همان از هر رنگ لطیف و غیر مکرر خوب  
 و آن دو فصل است و یک رنگ ساختن **باب ۳۷** در ساختن برنج  
 دشمنی و ساختن سیما ب وصل کردن طلوع و ساختن صند ب  
 منور از هر جوهری جدیدی و کل آن اهر شامی و حشمت تیز آب فاسفی

و آن مخفی فصل است **باب ۳۸** در رنگ کردن یا توپخانه که حاصل شود  
 و آن مخفی یک فصل است **باب ۳۹** در صنعت خط نوشتن بر قفس  
 و نویشتن شکما و خواص سنگها و ساختن مس از آهن و ساختن آفتاب  
 و سیم ساختن و ساختن رد سوسه و چتر رنگ بلور و غیره و صنعت  
 نمز کهن و تقوید با دو استن بر ناری که چند هزار دارد و آن مخفی فصل است  
**باب ۴۰** در صنعت آینه از هر چه بر چسبند مانند نخل و روغن و سیاهی از آن  
 و لکن طوسی و قطعی و صوف با سانی از دور کنند و آن یک فصل است  
**باب ۴۱** در کردن دراز کردن موی و دوروی که موی را بر روی خود دراز  
 که موی را منع کند و سیاه کردن موی و سفید کردن موی سیاه و رنگ  
 کردن است و در آن انواع است در فصل **باب ۴۲** در آتش بازید  
 از هر رنگ طوسی و سبز و سفید رنگ و زرد چک و هوای و طوطی  
 اندر قفس و کلهای غیر مکرر و آن انواع بود و در فصل **الکون**  
 بیان بجان در قلم آوردن و اجسبت تا طالع بان این طریقی فایده مند  
 و مقصد از آن حاصل نمایند **باب اول** در ساختن مروری و آن  
 صفت فصل است **فصل اول** در فیدوف المعزین که یک کتاب است در مروری



خورد پاکیزه و صافی و سفیدی بشویند باب نهم خند نوبت بعد از آن  
یک شب درشت در معنی صل کرده بگذرد پس از شستن و نوشا در  
معنی در پخته مرغ حل کنند و آن چنان باشد که بتند پخته  
دو آب بچشانند و بوقت از وی باز کنند و قدری سفیده پخته از سران  
برگیرند و دست بر آن مالند تا روزه بگذرد از آنجا هر روز آید و مانند بوتر  
مانند پس نوشا در صاف کرده و کوفته و چغندر در میان البقیس پس  
مسوق کنند و بر سر آن باره کل تر بنهند و در میان آبی که در آن  
شامیه باشد بنهند و بگذرد در آنجا یک شب نامل شود بعد از آن چون حل  
شده باشد در ظرفی از آن بکیند کند نوشا در مخلول و در انهای شسته در سران  
کند و یک شب را بگذرد پس بشوید باب نهم یک شستن رت بعد از آن ترنج  
تند و سردی بگیرد تا همچون بوتره مانده و آنچه میان ترنج باشد بر کیند  
و آن را بگویند یعنی آنچه در ترنج بوده باشد باید که فتن خوب و با زردی  
ترنج کنند پس هر روز به شسته بتند بر سر آن ترشی ترنج کنند و آن باره  
ترنج که از سران بر گرفته بود باز بجای خود نهند و بدوزد و آنچه است نه  
باره که باس نود در آن چغندر و بر میان تحت کنند بعد از آن کوی در میان

بعد از آن

بعد از آن یک روز بر آب سرد و خشک بوزن یک در آن خوره کنند و آن  
ترنج در میان آن زیر نهند و طعمی بر سر آن خوره نهند و از کون  
و بر کیند آن نکت بر کیند پس شش روز را بگذرد بعد از آن بدون آوردند  
نوشا در صاف شده باشد چون بره بر گیرند یک کفتر از ترنج یا از  
نوشا بر گیرند و در ظرفی کنند از آن یک دانه روز بگذرد بر می آید ترنج تا آنکه شود  
پس صابون باره ابریشمی بسازند و بقیس در میان البقیس پس در دست راست کیند  
و چند آن در آن جا بر ابریشمی چنانکه کیند در دست چپ کیند پس از آن بخورد  
یکمتر چند آن که خواستند و در میان کف دست چپ میمانند تا نیک آید  
پس از آنکه انگشت بقیس در مروق مالیده با پس سوراخ کنند لبوزنی از ترنج  
و در او بوزند در میان دو قندح یکمتر که بغایت روشن باشد در شان ترنج  
بعد از آن در پهلوی یا در میان خیمه آب رسیده نهند و بخورد مرغ  
خانگی در هند و آن مرغ را بدوانند تا مانده شود و اگر دانه زکی باقی  
دینم باشد بگذرد که آن مرغ خیزی بخورد تا ساکن شود بعد از آن مرغ  
بکیند و جوجه او را آب کینه و بگذرد تا سرد شود پس آن دانه را بوزن  
نوشا در آنجا هر روز آوردند بعد از آن یک سرد بشوید و با وین ترنج تا روز



بختک شود پس کبر خاک زردی با وی با آن زردی از ترخبت مانند  
 شیر ترش و گاه نار در میان آن افکنند که آن شیر ترش زردی  
 او را بچو و کشد و سفید و لطیف شود پاکیزه به از معدنی لغو مانندی  
**فصل دوم** عمل لؤلؤ لالا اگر خواهند که لالیاس زنده بماند لالیای کلبه  
 و در ماون ریجایی بکند و بگویند و بهر ده دم از آن یکدم هم در دورم  
 زبر نهند و در چاه حل فن کنند تا حل شود بعد از آنکه حل شده باشد مبرون آورد  
 و در آن مبرون کوبیده زنده و بزرگ چنانکه از پیش گفته بود شده در میان  
 دو قرح در آویزند تا خشک شود و بعد از آن بخورد و مرغ سیاه دهند و بعد از نیم  
 ساعت بکشد و بر میان کند و بگذارند تا سرد شود و پس آن را از شکم او  
 مبرون کنند که از بوی لطیف باشد لغو مانندی لغو مانندی و صفت چاه  
 حل گفته شد در محل خود **فصل سوم** در عمل مبرون سیاه سخن که در غایت  
 خوبی باشد بت نمرد و در چاه و صدف پاکیزه بچو و صدف نشسته  
 سفید بچو و مبرون مبرون را بشویند بطریقی که گفته شد هر دور  
 در ماون آکینه بگویند و صدف کندی که بهم چسبده شود بعد از آن  
 در قاروره صافی پاکیزه کنند و سر قاروره هم از آکینه باشد

بعد از آن بستند ترنج ابدار و دو نیم کنند و معزنی او مبرون آوردند  
 و در آن در کنند و نمونار در ماون آکینه یک بگویند با ربع او سر شاکسته چون  
 خوب کوفت باشد در چاه سفید سخت کتد و آب از او جدا نمایند و بهر صدف  
 و مبرون که در روز است کنند چنانچه در کتابت بر سر آن آیت ده با نعلین سر قاروره  
 بنهند و با روغن سفید حکم کنند در چاه حل گفته شد بنهند و هر سر روز آب گرم  
 بریزند و بخاری بر سر آن گرداند تا مدتی پست و بکوزد بعد از آن صفت در چاه  
 که زمین مگر تازه کند چون پست بکوزد کشته باشد قاروره را با آب مسکی  
 برون آورند و در چاه در نیم و در صدف شده باشد و بر سر آن  
 ترنج چون برده عجبیه شده باشد که مبرون بر سر آن باشد  
 و صدف در نشسته مبرون مذکور را بچو لغو از سر آب بکشد در چاه  
 ریجایی پاکیزه کنند و آب ترنج با مسکی که در کوزه در قاروره باشد  
 بر سر مبرون کنند و پاکیزه بچو لغو بنهند تا میکند او شود پس در قاری  
 هر سر سفید و نیم از او است کنند در خشک گیرند تا خشک شود با قدری شکر  
 بنفشه کشته در روز تر آنکه بسته شود و در مبرون بوزنی که خواهند بر بنهند  
 و غلظت کنند چون غلظت شود و مانند سنگ محکم گردد بر تبه که نه از آب



و زان شش زانی چندان با در سه بعد از آن بعد هر دو دانه هر دو دانه  
 هر دو دانه دانه دانه در خلیط کنند و آن دانه های غلظت در آن غلظت  
 کنند در میان نپه دانه ها و بگردانند تا جدا گیرد پس هر دو دانه دانه  
 گرفته بجز مرغ دهند و او را جدا کنند چند آنکه است شود آنکه او را بکشند  
 و در شور گرم به بریان کنند و هر دو دانه دانه و بگردانند تا سرد شود و بپوشد  
 بگاشد یعنی حوصه و هر دو دانه بفرمان خدا زنده که هرگز نگیرد **فصل اول**  
 بود در غایت لطافت بگویم به از معدنی عالم از معدنی نباشد پس این  
 مروری باید که بگویند یک مرغ پخته اند چون بوتق مرغ هر دو دانه  
 آن را سوخ کنند و هر جا که خواهد در سلک کشیده بکار درازند یا در  
 بکن بی سوخ بگشایند **فصل دوم** در ساختن مروری بر نفع دیگر و بپوشد  
 چار در مروری بر نپه پاکیزه بود و پاک در قاروره سرفراخ کند و آب سیمو  
 و ترنج و چار در سر آن کنند و سر شیشه به بندند و در آفتاب نهند  
 و هر روز در پیشگاه چون آبها بخورد و در حد کنند تا آنگاه که حاصل شود  
 و مدته او هفت روز است یا بیست یک روز و چون حل شده باشد  
 محلول در کوزه صحنی کنند و کاسه در کنار دراز آن محلول بوزنی که خواهند

که داده

که کرده در آن کار نهند و بگردانند تا در دور و دور پس آینه در کار و بگردانند  
 تا در مرتبه تا بمرتب شود باید که بپوشد و در سایه نهند و در  
 یکجا مبر بندد چون پاره خشک شده باشد میسلی از قوره بیابری  
 موی بسبب زنده پس هر دو سوخ کنند آنکه چون شور از آن  
 پختن فارغ شود و چهار ماهی فرجه و شکم او پاک شود و هر دو دانه  
 مذکور شکم مای نهند که چوب باشد و در شور با شش انگشت بپزند  
 و هر دو دانه دانه و کس که هزار باشد باز بگری بر آید  
 صحیح که هرگز نگیرد کند تا زمان حیات و الا **فصل سوم** در صفت بویله  
 بیارند مروری بر خینه خورد پاکیزه و سوده کنند خنک اند و هیچ  
 در شتی نباشد و بپزند بگو بر سفید پاکیزه و در شیشه کنند که در شش  
 فراخ باشد و فرغونی بود و سفیدی بود و انگشت بر سر او ترنج  
 برنج کنند و سر شیشه استوار سازند و در سایه بپوزند تا ده روز و بعد از آن  
 مروری بر جری پاکیزه کنند و آن حریر در میان رکوی سفید بپسند  
 نرم بند چنانکه مروری بر جیه بچسبند و در و غم نماند و چون تمام شود  
 بر صلایه آینه نهند و معتدلی که خواهد بر مثال مروری بر بپسند



و هر روز بر سوزنی نقره باریک کوتاه بکتر اند تا وقت بخت  
 بخت توان گرفت که بکشد پس اندیشه سفید نهند و اندر سایه چای و زرد  
 تا خنک شود و هفت روز بگذرانند چون خنک شود و سخت کرد در میان  
 خنکیزند و بخورد مالکین بدهند و در آن بچ کنند و در زرد سبزه و زرد  
 از با ملا و آب شامگاه باید که در شکم مالکین بچ بچیده درون آرد و نهند  
 نقره از او بکشد و آن در اندام میان حرمه مالکین یک روز بگذرد  
 بگذرانند پس هر روز و نشویند و در آب شامگاه بکشد که چنان براق شود  
 که هیچ آذینه از بخری نزنق شود و آنکه در بگذرد در آن وقت و آن  
 را بد عای خیر باد کند که این بغایت بجز **فصل ششم**  
 نوع اول در صفت مرد در بد ساختن و بهترین این است که در آن  
 بر این الله قند چهار نذر و در بد خورد که بغایت روشن و صاف بود  
 و با کوزه و آب بکشد چند بار بشوید و آب ترنج در شیشه سفید سترخ  
 و سترخ ترنج بر سر آن کند و سر آن مهر کند چنانکه باد و خاک  
 در آنجا نرود و دو هفته در حال نهد میان زبل تا مرد در بد صل شود  
 چنانچه سوم نرم شود بعد از آن در کار چینی کند و آب صافی بشوید

تا ترنج

تا ترنج ترنج از وی برود و صفافی کرد و بعد از آن مرد در بد خورد  
 و بزرگ سازد و سوراخ کند بوزن نقره و سر وین وی مبرند و اندکی  
 چه بکشد بگذرانند تا آب بپندازند بعد از آن شیر مایه زنده از وی  
 چند روز بگذرانند و بگذرانند تا آب بپندازند و بعد از آن کیده را در آب  
 نهند تا وقتی که از ترشی و سفیدی در وی نماند بعد از آن مبر را خنک کند  
 و در آن کند و خورد کند مثل آب سرد و مرد در بد وی مذکور از آن بگذرانند  
 تا از آن مبر خنک شده کردی بر وی نشیند و بعد از آن جمعه مرد در بد  
 بجزای ناستوده حفظ کرده در کلوی مایه زنده اندازند و مایه را  
 در حوض آب ریخته تا ده روز تمام مایه را در حوض بگذرانند بعد از آن  
 مایه را از حوض بیرون آورند و مرد در بد را از شکم او بیرون آورند چنانکه  
 باشد که از بیرون آمده باشند این عمل بجز **فصل هفتم**  
 نوع اول در صفت مرد در بد ساخته شده است و در همه مخلوط است و کار ترنج  
 چهار نذر و در بد زنده چند نذر بچ آهند و بطریق گفته شد حل کنند و مبر سفید  
 جمع کنند و از موم زنگ طلعی قالب بسازند در قیاسی که در آینه بعد از آن  
 محلول نهند آن قالبها را بر کنند و در کار چینی نهند و کار در بر آن



استوار کنند تا یک هفته بخورد و گفته باشد و لیکن هنوز نرم باشد پس آن  
 بجای از موی خوک سوراخ کنند یعنی نایله سر نالی و هم در آن کاز موی  
 بخورند تا خشک شود بعد از آن هر چند قدری خمیر که بشود جوره کرده باشد  
 در او مسکه با یک چهار روز در میان خمیر کیه نه روز شکم مای تازه بنهند  
 و مای را در کل ترکیب نه و به شور کم فرود آورند تا مای بچسبند و پس  
 شور بردارند و آت آن خمیر از شکم مای مرون آورند و بخورند تا سرد شود  
 بعد از آن بر مرغ سفید قهقهه کنند و آن چهار آنان آب بنویسند  
 دور کانه حسنی اخرازه با در صحنک زیتونی درین دو موضع با  
 و هفت روز مادام درین کار چهار را غلط نماند تا براق کرد و درون  
 نود چنانچه چشم در آن خیره با بن پس بر روز و برشته کنند و هر جا که فزاید  
 عارضه کت و قیمت تمام است و نصیب مستحقان بدینند که درین عمل  
 هیچ شک نیست و بجز است و صحیح و از خود است **باب دوم** در ساختن  
 لعن یا قوه که با کوه مرکانی اصلی برابر است و آن در فصل است  
**فصل اول** در ساختن یا قوت رمانی بت نند بلور صافی چند  
 خواهند در نودان کت و پاره پنز بر آن نهند تا مستوی شود

(باب دوم)

و بچوبند

و بچوبند و چون بخت باشد صلا یکتا و بوزن او ملک بر اندازند  
 و میسیند و خشت میخند و در باره میسیند تا نرم شود و در کت  
 بر او می افزایند و میسیند و آب را می کتند تا خشک می شود  
 و باز از ملک بشویند و پنجمین عمل می کتند تا سخت با مگس و سفید  
 و نرم می شود اما بر آن اعتماد نکنند و باز در صلا بر اندازند و آب  
 بر آن میسیند و میسیند تا وقتی که آب مانند دوغ سبک گردد  
 از لیکه مالیده باشند و چون قوی شود رنگش کتد و سنگ مالای  
 صلابه از دور سازند و آن را در قدری در کت با لاند و در کت آب تازه  
 کتند و مالند و در کت آب بر سر آن قدر ریزند و همچنین کنند  
 در سون بلور هم آب کرده و ازین قدر کتند تا هیچ نماند  
 در آن کت و شش پوشند تا بلور بر تیشند و آب صافی کرده پس  
 آن از سر بار گیرند و بخورند تا خشک شود و با لاند و در شیشه کتند  
 و شش کتند تا که در آن شیشه نشینند تا وقت جهت  
 خواهد شد که یا قوت سازند و شغال این بلور کتند از سر  
 و در شغال برنج در یک کت صلابه کتند و در لیکن دان نهند و با کت



مغلوبه بگذارد و در باکند تا سرد شود با قهقهه سرخ باشد و در وقت بلور از او  
 بره داشته باشد در آتش پایدار بود و اگر بپوشد سرخ آهن  
 مرغور با کلس آن بگذارد زرد آید و اگر با آب بکشد بگذارد سیاه شود  
 و اگر با زنگار فرغون یا مس بلور را بگذارد زرد سردی باشد بقیمت تمام  
 و الله اعلم **فصل** در سخن لعل نشانی که لطیفه خوش آید و پسندیده  
 و این نوع را جوهر خوانند و این چنان است که پیاورد بلور  
 کشمیری صاف و مانند لعل می باشد بر وزنی که خوانند بر زنده  
 و آب دهند تا عظیم روشن گردد بعد از آن چهار بند و یکی با کوزه  
 از تنگ و بر آتش نهند چون دیک گرم شود آن بلور را در دیک  
 اندازند چون نیک گرم شود از آتش بیرون آرند و در میان  
 سیب یا نی که با آتش صل کرده باشد بیندازند و بعد از آن  
 بیرون آرند و بگذرانند تا سخت گشت باز در گرم کنند و در آب  
 شب جدید کرده که تازه باشد اندازند چون این سنگ عظیم  
 آید از شده باشد بعد از آن گرت پنجم در نیک بگذارد از زنده و یک است  
 تمام بگذارد بعد از آن بیرون آید بفرمان خدا ای قلی زنگ

بلور چهار گرت

لعل کلین

لعل کلین گرفته باشد و بهر جا که خواهند بکار برند که لطیفه لعل  
**باب سیم** در جدد و آن مروری که بر نیک قدیم باز و در زنده  
 کرده و آن چهار نوع است **فصل اول** در نوعی که مروری بر نیک شود و قیمت  
 زیاده کرد و بسیار نند است و بی کوه بند و سوراخ مروری از دو طرف  
 بیوم گیرند و بعد از آن کلاه مذکور را که در مروری بگذرد و در پس  
 بگذارد و بعد از آن با دست سنج خامبیده ببالند و با سبب سرد و نوبت  
 چنان شود که با از معدن آورده اند **فصل دوم** نوعی دیگر جدد و آن  
 مروری که زنده شده باشد چنانکه آید از نوبت چهار بند مروری که  
 آب زود آمده باشد و چهار نیک کوزه شیرین ملون و صرف کنند  
 و یک شانه در عین جوش سبک مروری در و زود آرند و ساعتی در آن  
 بعد از آن مروری آنرا پس سه گرته چین کنند و در شیرین کرده و در آن  
 بر نیک قدیم نهند و بعد از آن چهار نیک کنگر نیک و آن برک  
 شاخه بار یکست که برده است باشد آن را خش کرده  
 آس کنند و اگر مروری بر نیک باشد آن را که دیگر نند و در میان  
 یک کله بریان کتد و مروری آنرا بر نیک قدیم آمده باشد



و ابرار بود و الله اعلم **فصل** نوعی در جسد او در روزی که در شب  
 چنانکه نخلب و کجند و هر دو را پوست باز کنند و با کافور و زنجبیل کنند  
 و هر سه بوزن راست کنند و قدری روغن کوه سفید بر او افکنند در این  
 دار و قدری با شیر خرد کنند و صندل بکنند و حیر کنند و در آن روز در میان  
 نهند و از این اخلاط کوفته که اول یا دو کرده شد قدری بر او افکنند  
 و در آتش نرم بنهند و نرم بکشند ز روی روی برود با یکدیگر  
 در میان دارد و پیدا نباشد و اگر مرده بر سنی درود اخلاط فارسی  
 و شتر یاغ و کافور بوزن راست کنند و حق کنند و پشتر خرد کنند و در آن  
 مرده بر در او نهند آنگاه باز در میان آرد و خمر کرده در شور نهند تا بخت  
 شود و مرده بر سفید و نوزانی و ابرار هر دو آب است از قاف  
**فصل** نوعی در جسد او در روزی که تباها شده باشد با نواخت  
 اگر مرده از بوی خوش تباها شده باشد صابون و نمک  
 اندز آبی و ابله خشک بوزن راست بسازند در ظرف  
 آکنند کتد و آب شیرین روی ریزند و در آن دار و افکنند و بر آن  
 نرم نرم نهند هر گاه که صابون کف بر آورد از او بخت نهند

و آب صاف

و آب صاف بجایش کنند چند کوزه بعد از آن آب پاکیزه بشویند  
 سفید و ابرار هر دو آب پاکیزه سفید نهند و بکند و بکوبند و آب  
 بکینند و بر او در روزی که در قدری با جی سفید نهند و بکوبند  
 و بر او افکنند و بالند آنگاه در میان گیرند و هر دو آن از آن بعد از آن  
 مانی و سفید کرده و در آن ریشه درخت توت بپزند تا شیر از او هر دو  
 آید از آن است نهند و مرده بر در آن افکنند و نرم نرم کنند و خمر  
 در آن بگذارند آنگاه اندر طلق محلول کرده نهند شش ساعت که روشن  
 و صافی کرد و طلق را که محلول بایر کرد آن را بکوبی مین آن خرد  
 که توانند آنگاه بشویند و بکار روز او باره باره بر گیرند و خرد کنند  
 و آنگاه رکوبی نو پاکیزه اگر نامه باشد بهتر و طلق در او کنند و با  
 سنج باره خرد و در دست بمانند تا مانند شیر از او پیدا و اگر سنج  
 نباشد ریزه های بلور همین عمل کنند و که آب بپزند اگر بلور عسل کنند  
 چون زرد و آید بگذارد تا آب صاف بر سر افشند و طلق محلول  
 در آن نشیند بر گیرند و در آن روز **باب چهارم** اندر صل کردن زرد  
 که بعضی در طلوع بخار آید و بعضی در فاشی و بویشتن یکدیگر و غیره



و آن چهار نوع است **باب پنجم** در فصل اول کردن در بعضی در مع کجا باید  
 و بعضی در بعضی **در سرخ** با سایه اگر خوانند در اصل کنند میاورند  
 در فالص جزوی و آنچه شامی جزوی و سرکه جزوی در کجا جزوی  
 و سیاه جزوی و سرکه در کوزه کنند که شیشه در دو دو آمیزه باشند  
 و نایزده بر او بچند کنند و نایزده هر دو شب با هم بچندند تا از او در اصل کرده  
 بچند اگر بر این مالند یا بر مس و یا بر کافور زد کرده و اگر با صمغ عربی  
 پامیزند و بر پوست مالند ز پوست کرده یعنی طمانی و بسیار جابجا  
**آیه انت اوله فصل** در فصل کردن ز ازان آسان تر  
 ممتنع و بسیار جابجا باید پامیزند در فالص سرخ ممتنع اول و نایزده  
 دو ممتعال و کبریت زرد و انگی در ورق با براده با یکدیگر نوازند  
 و کبریت با نوده هم سرخ حق کنند و زرد کاسر صنی کنند و در آن نایزده  
 دار و در دو ممتعال ز سرخ کنند و مالند اندکی تا سل شود و قدری  
 بر سر آتش کنند تا نوازند که در برود و زحل کند همان عمل کند که پیش  
 گفته شد **فصل** در فصل کردن ز ازان بهتر و سهل تر همانند  
 برادر فالص و مثل آن نیز خنق و آنچه بسببینه باب نایزده

(فصل دوم)

علاوه

صل کرده در آفتاب صیقل بر کس شود در ساعت اگر خوانند که بنویسند در کافور  
 با صمغ عربی پامیزند نوشته لطیف بیرون آید و در شامی و صمغ نیز نوازند  
**فصل** در فصل ندرت که صد ورق در یک لفظه توان صل کردن  
 که بر جابجا باید که سهل تر از آن اگر خوانند که در صل کنند که بر کافور  
 زود پامیزند و طبق کرده چند آنکه خوانند و در آنها باب کرم  
 و صابون پاک بنویسند و نایزده دور کنند و چو که در هیچ عمل است  
 کفازند آنگاه صمغ عربی نیکو تروی آن بود که سفید و صافی و شفاف  
 بود و چون در آب نهند زود بکند از دو چون اندکی داشته باشند  
 با کنند صل کرده که لعین بر کف دست مالند و ورق زرد بر او  
 و بر دست مالند تا متلاشی شود و همچنین قدری صمغ عربی  
 مالند و زبر آن مالند چند آنکه خوانند دوست بر یکدیگر محکم  
 می نمایند و هر چند بیشتر مالند بهتر می آید بعد از آن دست  
 در کاسه صنی بنویسند و بگذارند تا زرد و بنشیند و آب از سر او  
 دور کنند و قدری صمغ با زرد پامیزند و غلظت کنند و در دو آه صنی  
 کنند و سرش محکم کنند تا در بر او بنشیند چون خوانند که عمل کنند



قدری در صدف که چکنند و وضع حرکتند و بنویسند چون شکر نژد  
 لیسیم یا عقیق جود دهند که لغایت پسندیده است **باب پنجم**  
 انداختن زرد و زبرجد لطیف بد نظیر و آن سه نوع است **فصل اول**  
 در ساختن زرد و پیکر زرد رخ مشقالی و لغوه پنج مشقال میباش  
 پنج مشقال و سرخ پنج مشقال و نمک قلبی نمک ساجی  
 پست مشقال مس مشقال نیم و مرور بر خورد پنج مشقال این در و ما را  
 بر تدریج کرده باید که مگس باشد بعد از آن بر ما باید که جمع کنند  
 پخته و درید که باید که آب میند و در بوت کنند و در کوزه ای که  
 کار کنند و اگر خواهند در کوره مغلوب است با بهتر بود تا دانند که چکنند  
 و چون آتش کنند و سرد شود مبرون آرند و بار دیگر بپزند و اگر باده  
 باشد با بکرم بپزند و خشک کنند و مرورید بآن بسیند  
 و در یکمان دانند و با زباتش بر بند یکسان روز تا در یکمان  
 و آن بگذارد و مبرون آید که تمام شده باشد و رنگ کل بود در آن  
 مانده باشد او را آنکه بچرخ بر گیرند زردی تمام باشد در آتش مایه  
 و بنجا صیقل دل زیر آن است **فصل دوم** در زرد و ساجی

از آن آسان تر بود نزدیک پسندید بکبر زردی بنظر لطیف  
 که در و پنج غش نباشد و در دم زردی خالص و با سه بود  
 سازند پاکیزه لطیف و مینا مذکور در طبق در بوت مذکور اندازند  
 بعد از آن چهار مذغوی که در هوا بشکال بر درخت موز می باشد  
 که چکن از آن خود که بوزن زر طبق مذکور اندازند و باید که خود که مذکور  
 خشک کرده باشد پس مینای مذکور اندازند و آتش کنند  
 بطریق مذکور آن چنانچه هر سه آب شود پس چهار مذغول  
 جو است کالبدی بپوزند آنکه نیک در آن کچند و کالبدی بپوزند  
 ایشای که در آن کالبدی بپوزند و بالای آن آب و چون سرد شود  
 مبرون آورند و بچرخ هموار کنند و اگر سوراخ کنند شاید و اگر  
 در نیکین منهند بهتر آید آنکه **فصل اول** در عمل زرد جدر است  
 زرد جدر نوعی از زرد است چهار مذغوی بنظر چند آنکه چکنند  
 و بچینها سازند بهر نوع که باید بعد از آن ششبه کافی با  
 حل کرده موجود در زرد و در یکمان مینا سبز را بر مشقال آب ناریه  
 نهند و آتش نیز گرم کنند چون نیل گرم شده باشد چنانکه



المثلث بر آن قرار گیرد از آن آب شسته صحت کرده قطره بر آن بکنند  
 بچکانند لایزال تا سرگرم و سرد کنند بعد از آن است با زردانه  
 و بشویند توفیق خدای عزوجل نصیبی پیدا کند که مانند زربده  
 ریختنی باشد چنانچه هیچ آفریده فرق شواهد کرد و هر جا که خواهد  
 بکار دارد **الفصل پنجم** در سخن فیروزه و الماس قوایی  
 و شبلی و مرجان که از کانی فرق شواهد کرد و هر جا که خواهد  
 بکار دارد المثلث در آن چهار فصل **فصل اول** در سخن  
 فیروزه چهارند دو سبز و سبز یعنی زنگ سیمانی در درجه سبز صفتها  
 دو دو یکند سیمانی آسمان کون یکند کجند و بگویند و یکند که پیاپی  
 بعد از آن چهارند حجر سفید چند آنکه باید و بگویند و مانند حجر صلیب  
 کتد و سرباید و فیروزه و قیراط از دروی که یاد کردیم و از برادره  
 لغزه در پشت دم یکدم و از سباب مصعد هیچ قیراط بعد از آن  
 همه را در **فصل ششم** چهارند و سبز که بسیارند آنکه پیاپی در درو پخته  
 شکلی نهند و در شور سسرخ نهند چنانکه بگذرانند هر دو آنند  
 فیروزه لطیف در غایت طراوت و لطافت و پسندیده باشد

**الفصل اول** در سخن الماس قوی و شبلی غیر گویند  
 اما سخن آن چنان است که پیاپی بلور کشمیری و آن را بچرخ  
 برگیرند و در الماس سازند بهر نوع که خواهد و بچرخ روشن کنند  
 پس بر سفال آب ناریسند و نهند و باغش گرم کنند چنانکه المثلث  
 بر وقت را شواهد گرفت و صداقتش نگاه دارد چنانکه از قمری  
 آتش شق بنام چون چنین گرم شده باشد در میان زرده جو به نهند  
 و با لند و هم در آن بگذارند و در کاغذ بچند تا بگری که الماس در آن سرد  
 شود هر دو آنند تا سه بار پس چنان عمل کنند با چهارم آورند  
 و در آب صفت کنند و در مینه بچند که توفیق خدای عزوجل بر یک  
 نشسته شده باشد آنکه و صفتی را میرد و کس از الماس فرق شواهد کرد  
 و این صفت بر اصل لجه است **الفصل دوم** در صفت الماس شبلی  
 و آن بنام است لطیفست چهارند بلور کشمیری چنانچه ذکر کرده شد  
 بعد از آن زرد ورق را ب سینه و عشر زرد جو را شبلی با وی  
 ضم کنند تا بر هم آمیخته شود بعد از آن چنانکه الماس در عمل آورده بودند  
 همان طریق نگاه دارند توفیق عزوجل الماس رخ نماید که در کینه



بغایت خوب نماید **ارفاق** اندر صفت مرجان بپارند  
 شیرکاو میثی که اول بچهار آورده باشد شش درم سنگ ازان و پادوش  
 و دره صد **سنگه** که آن را باد هر چه گویند و لاکه بری که  
 هندوی بر آن ناخن زنگ می کنند درم سنگ ازان و سنگ  
 درم سنگه در درم شکر یک صاع بکنند و با سرکه بکوبند و بی  
 نیز کنند و لاکه بکوبند و لیس کنند و بپوشند و بپوش  
 بپوشند و غلوه سازند بپوشند که خوردند و بعد از آن بپوش  
 قلم گوشت و بپوشی کرد و در آب بپوشند و خشک کنند و مهر  
 مای بند کور در مای کنند و در میان هر مهره قمر زر رنگ  
 سرمانان بپوشند تا بهم بچسبند و سر مای مای بار دیگر بپوشند  
 و بگذارد تا خشک شود و بسیار بند دیکمی پاکیزه و بپوش  
 دیک که بکنند و مقدار چهار انگشت بپوشند و در  
 بالدر آن کوب بریزند چنانکه تمام برود که گرفته باشد  
 بعد از آن سرد یک بنند و بقدر هم پاس آتش کجوری  
 کنند چون هم پاس گذرد فرو در آرزو مای مذکور

بکنند

بکنند و در سایه بگذارد تا سه روز بعد از آن بکشند  
 و در جابنها باشد لطیف آن را بچرخ جدا دهند و سوراخ کنند  
 بلکه نکو تر از آن است روی نماید اگر خوب رنگ کنند  
 و در **علاج** اندر رنگ کردن علاج که سبز باشد اندر  
 و پروان او و ازین بسیار اسباب توان ساخت  
 چهار علاج لطیف و ازان هر چه خواهد شد بپوشند بعد از آن  
 آن را در شیر کاه اندازند و اگر شیر نباشد در میان ماس  
 ترش اندازند و شیر با ماس در ظرفی از مس باید کرد چون یکسان  
 روز بگذرد بپارند ترنگار ترسای و هر روز نیم سیر سیر مای  
 بپوشند و میکردند اگر ده روز چنین کنند برابر یک روز که رنگ کیرد  
 و اگر هر روز بگذرد زنگ بهمان رسد و هر سبز و لطیف شود  
**ارفاق** اندر رنگ کردن علاج که سرخ کرد  
 و این سوره است چهار علاج تراشیده و دورا بپوشند  
 در شیر کاه و سرخ بچسبند تا بدان غایت رسد که اگر کاه  
 بر دارند و بپوشند که بر او نقش کنند فرود و آنگاه بپارند



رنگ لاک و آن را از شیر ترش در میان رنگ لاک اندازند  
 و در شب ز روز بگذرانند تا مطلق بر رنگ لعس گردد و دل بر زبان  
 هر جا که خواهند کار بندند **فصل رنگ لاجوردی** و آن نیز بنی  
 لطیفست چنانکه علاج را و هر چه خواهند از او بهتر باشد و آن  
 تراشیده را بجوهرات ترش فرو برند و هر روز من خواب سایدند  
 در وی پاشند قرص و دوازده روز و اگر رنگ تمام خواهند  
 یکماه عمر اندرون و هر روز لاجوردی کرد و بفرمان **فصل**  
**فصل عم** اگر خواهند که علاج را رنگ سیاه کنند رعایت  
 خوبی بپارند پوست انار و بگویند و در پاتیل آمیزین کنند  
 و آب سرد روی ریزند و آتش کنند چون بخوش آید از بار فرویزد  
 و سوش سوزن کران بروی ریزند و بگذرانند و قدری آب نارنج  
 در وی کنند که لغایت روشن گردد و در میان ده روز که علاج  
 اندر باشد بفرمان خدا تمام علاج سیاه و لطیف شود و آن **فصل**  
**فصل رنگ زرد** کردن چنانکه علاج هر قدر خواهند بهتر باشد  
 و در میان شیر ترش اندازند و شیر ترش باید که جدا باشد

و هر روز ریح شیر زرد و جوهر صلیب کرده بر روز دوم ز ریح  
 نیک صلیب کرده بر او افکنند و بگردانند تا چهل روز  
 اندرون و هر روز کنند زرد نارنجی کرد و در رعایت خوبی  
**فصل** اگر خواهند که علاج را حل کنند تا از او هر چه خواهند  
 بسیارند چنانکه خورد و علاج و از آن در شیر که در روز  
 و بعد از ده شب ز روز آن خورد و از شیر میرون کنند  
 و در ششم سفید پاکیزه بپزند و با همسم تلخ بپزند و چون  
 چنین شود از وی هر چه خواهند راست کنند و از وی  
 بر آن طلا کنند و بگذرانند تا خشک شوند و بعد از آن وی را  
 تا عجبیب پند عجب تبرک بود **فصل** در تقویت روح و بطنج بلور  
 یعنی کون و کلهای غیر مکرر و آن مصفت رنگ است که بر  
 کاره از آن آید **فصل** در رنگهای بلور و این عمل شهور شده اند  
 تا چون رنگی بر آینه طلا کنند و در شور ریزند آن آینه  
 شکسته نشود و چنین هموار میرون آید و صفا صلیب که ذکر کرده می شود  
 بسر کسقی نیکو باید کردن آنجا و بقلم خار کران آینه باید نگاه داشتن



تا بر او مپرون آید اکنون رنگ را با دو نیم **رنگ اول** رنگ ماوی  
 زنج زرد و جو و دو گوگرد و سه جزو شبه یانی که چو ذوقی کند خنک  
 کوشند از خراج عمل نماید **رنگ لاجوردی** سیم سوخته دو از دونه جو و توپال  
 این بوزن سیم لاجورد چهار رنگ جزوی مکرور تا زمان  
 شیر سبزی کنند و یک روز سرکه انگوری با بر بند **رنگ** خنقی نیلو  
 سیم سوخته با زنج بوزن یکبار باب مورد تر یا خنک و اگر باشد باب  
 برک بپودر از نیلو آید **رنگ** ناروانی شکوفه شش جزو سیم  
 سوخته یک جزو قلع نهم جزو نیک آید و سوده است **رنگ**  
 سرخ لطیف سیم سوخته است مندی بکوبند و باب مورد و کیمیز **رنگ**  
 غیره از لطیف رنگار تر ساسی و خنقا و سیم سوخته خورد کوبند  
 و صد کپسند باب مورد بر بر نیلو آید **رنگ** زرد لیجوری دور  
 یک جزو زنج دو جزو سخی کنند نیلو آید **فصل** در رنگ دادن  
 پودر و کذا علقن و سرخ کردن پودر و این هنر عوین است و نیلو پودر  
 چار جزو پودر را و سیکوب سینه در دره درم دو درم پودر سخی  
 بر او افکنند و بگذارند و باز بپزند و باب ملک بپزند

دور بار بگذارند و اندک برنج در بر او افکنند و بدان قالب که خواهند  
 فرود زدند که گو آید **رنگ** روح سوخته درم و خون سی و شان یکدرم  
 برنج سه درم یک بر رطل برنج گو آید **رنگ** زرد بر صد درم آینه شش  
 بو تیا یکدرم زنج یکدرم رو سوخته نهند بگذارند نیلو آید این **رنگ**  
**رنگ** زرد بر صد پودر و آینه در کنار از همه برابر نجایت خوب آید  
**رنگ** سرخ در با دو جزو برنج بر صد جزو پودر باید نهاد که گو آید  
**رنگ** آسان کردن یکصد پنجاه درم برنج سه درم سیم سوخته چهار درم  
 بگذارند **رنگ** زرد و نارنجی سدر و س با از زرد یار کنند و با پودر کانا  
 نهند تا بگذارند نیلو آید و لطیف **شماره پنجم** اندر ساختن رنگهای  
**فصل** در لطیفه چینی و این بهترین رنگهاست و سوده از رنگار  
 و غیره رنگار و در لطیفه و غیره لطیفه کار آید و لطیفه چینی سه نوع است  
 و رنگی که سوده یک نوع در چهار فصل هان می شود این **فصل**  
**فصل** ساختن کوزه فرنگی که نام دارد و سوده است که پس از نگاه  
 کار آید این آرد چارند لاک شیره در دره جو و در سبزه طری  
 سه جزو در دره جو سه جزو جو و جو و دو جزو و دو سبزه کوشی بخورد



و آب المنور شیرین ده جزو و حمید را بر هم کنند و خورد آب میند پس در او  
مسین کنند و سی و سه قطره آب در وی کنند و سی و سه شبانه روز بخورند  
تا نیکو تر شود و بعد از آن سه شبانه روز بجز و نوش در سوخته در آن  
ریزند و باقی نرم بچشانند چهار جوش بعد از آن اخلط  
جود از میان آن بیرون آورند و صاف کنند و بیخ و  
نبات دو باره در این آب اندازند و بچشانند تا بخواهم  
مش مصلحت پس از دیک بیرون آورند و بگذارند تا سرد شود  
در شیشه پاکیزه کنند وقت حاجت اگر در فاشی خانه کار زمانه  
مانند لعل سیاه باشد و در قلم بگذرد و اگر بقال زنگار باشد  
و الا و اس و غیره بدان قالب زنند چون نزد یک بچگانی بود  
در ق زربالای او چنانند بغایت لطیف در وقت نماید  
و اگر زده هم بچ بخت نیکو بود و در بطنه اجنه بی تابش باشد  
و پس را که ایدانش **فصل** در صفت بطنه که بوده است  
بهارند آهمن سوخته که از کوره آهنک ان می افتد و رنگ کردن  
طاس می باشد بجز و صاف کنند و پاکیزه و در صدف اندازند

بارون من مار کبک چند آنکه چون مکه شود بر سر آتش منند در میان ظرف  
آهنی و چند آن امیزند که روغن درو نماند آنکه چهارم کادو که مانده  
کفش است آن را بپزند تا نیکو خاکستر شود و بعد چهارم مار کبک که  
با پوست و او را بپزند تا نیکو خاکستر شود و بعد چهارم نیش تر و او را  
در مایون آن کنند و او را بپزند تا نیکو خاکستر شود و پس مایون  
سیاه را و او را چند آن بپزند که چون سرد کرد و ده جزو از این  
طلق و دو بستر و نیک باجی در پوسته کنند و نیک سرش محکم کنند  
و بر او بپزند تا مملکت شود بعد از آن چهارم قلم کادو و بپزند  
تا نیک سوخته شود و نیک صفا کنند تا عاری شود بعد از آن ده جزو  
از آن آهن پنجه و بجز و سم کادو برشته و بجز و مار کبک سوخته و بجز و نیش  
سوخته و بجز و طلق سیاه مملکت و نیم استخوان قلم کادو سوخته در یکدیگر کنند  
و چند آن اصلا کنند که مانند جراحی سپند و نیک آنکه بجز و کوزه  
قلمی که نیک او کف شده و بجز و سرشیم مای و دو جزو روغن  
طمان پاکیزه و دو جزو سرشیم منبر که نیک صدف یافته باشد این  
جمعه دارد و او را و آن آهنی چند آن بپزند که اگر برست بچشد بتوان



پاک کردن بعد از آن که نرم خوانند چنانچه ساده کاری روغن گمان  
 سنگ در آن کشند و اگر در میان صندل کاری کنند و هموار کنند چنانکه بر کله می پوشند  
 و در آفتاب نهند و در میان خانه و کله غندی بر سر او نهند تا از کله  
 محفوظ باشد چندان که از کله باقی نماند فرود نرود آنکه سنگ  
 فاسد مالش دهند چون هموار کرد و طلق سفید محمول و سپیده  
 قلع و بلور سوده چون حریر در میان رکوبی نهند و در کله کوبند  
 اما چنان باشد که این دروازه این قناده کند در لطف با کله چنانکه  
 جدا گیرد و مانند الکنه چینی شود که روی در آن توان دید و لغایت  
 سخت باشد این لطف آنکه صلی که نیند آنچه در حین معروض است  
 این است **فصل** لطف آنکه او را رنگ فیروزه خوانند که چون سنگ  
 سخت باشد این لطف آنکه صلی که نیند آنچه در حین معروض است  
 و صندل بر روی آب خواب شود و چهارم از کله فروخته و در چشم نهند و چون  
 در روغن گمان دو فرو و اول رنگ را چنان صندل کشند که غاری کرد  
 و لغایت نرمی و آنکه روغن گمان چهارم از کله در صندل نهند  
 بعد از آن سرشیم مذکور را صندل بر کرده لطف آنکه که در آن برتر

داخل کند

داخل کند چنانکه سرشیم مذکور را صندل بر کرده لطف آنکه که در آن برتر  
 چون همه یک ذراته شود هر جا که خواست کار بندد در روغن کشند  
 و صندل باید و این است که کله شد از فیروزه فرق نموان کرد و با  
 در آب نشود و در خشک و بر آفتاب باشد این بر سر توده است **فصل** هم  
 لطف آنکه طوسی کونه فرنگی سر جز مس و سوزن کله سرشیم نهند و چون  
 روغن گمان کله و نیم چندان صندل کشند که یک ذراته شود و اگر  
 روغن گمان کله و نیم چندان صندل کشند که یک ذراته شود و اگر  
 بر او افزایند و در صندل تقصیر کنند و کار بر بند طوسی نیک آید یافته  
 سنگ صندل و نهند و در روغن و بر آفتاب شود و با آب نشود و این است  
**باب** در ساختن تیغ فرنگی چنانکه چون کله به چینه و کشند  
 و سجدی بر آن باشد که الکنه میرد و در خشک کشند و آن چهار نوع است  
 در دو **فصل اول** پاره اند آهن نعل اسب چنانچه در سرشیم  
 اسب آن سوده کشند باشد چندانکه خوانند بر هم نهند و یکی کشند و هر  
 خوانند از آن آب زنده هر بار که آن را از آتش مبرون آرند و کار  
 کشند چون باز در آتش خوانند بر و پیش از آنکه در آتش بر بند با نیک



ساجی که آن را اشجار گویند در آن آب سرد کنند و همچنین عمل  
 و هر بار با آب ساجی سرد میکنند تا وقتی که بوی آن تمام شود  
 نرمی او بکوی باشد که بر مثال کاغذ تیره توان کرد و براق باشد  
 و درم ازین برود و او بکنند بر دانت ارتقا **فصل** در ساختن  
 تیغ محراب که لغایت لطیف و چارنخ سیاه این لغز گفته و قوس  
 سازند و سوراخ چند هست و نه دوی در آن دو قوس آهن بکنند  
 پس چارنخ چهارم قلعی و دو درم مرغیش و دو درم زینق مقصد  
 و دو درم یزید مس و دو درم سرب قلعی و ریزه مس و زینق  
 بکوازند چون که از خه نو در قش آس کنند و در خه و بر سوراخهای  
 آهن ریزند و هر دو طبق آهن یکی کنند و بر هم نهند و روزهای او  
 بجای است بکنند و حکم وصل کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود  
 بعد از آن در آتش اندازند و بدستند و برون آزند و بکوبند و باز در آتش  
 اندازند و بر روز و بکوبند چنانکه در دست بار یاده بار باز هر دو طبق  
 یکی گشته باشد اگر خواهند از آن تیغ محرابی سازند و اگر خواهند کار  
 و کتاره بسازند و این عمل صریح است و در وقت بصری برابر است

ولایتی خزان شاهان **باب** یا زاکم از حسرتی و بجان و غیره  
 که چون دشمن از آن نصیب یابد زخم او همچو جگر بشود  
 الا که در آن پسر دو این چهار نوع است در دو **فصل اول**  
 چارنخ آهن نرم ده جزو و مس سه جزو از ریزه نهند و سرب  
 و برنج سه جزو و بر حرم امینند و در بونه بزرگ کنند و شمار  
 بروی ریزند و با قش قومی بکوازند چون که از خه بود در پول  
 حمر بونه فرو برند تا سرد شود هم برین طریق سرب برین آهن  
 عمل کنند بعد از آن هر خنری که از آن آهن بسازند چنانکه  
 تیغ و کتاره و سرب و تیغ و در آتش و آنچه خواهند از آن  
 بسازند و هر یکا که بر احتیاج کنند دشمن بغیر بکند و او نیابد  
**فصل** آب وادان که چون بر نهد شود و با خراشیده کرد  
 دشمن در آن بکند کرد اگر مقدار سرد سوزنی رسد بکشد است این  
 نیابد چارنخ آبک کند با دوسر کین و فک و در آب بکوبند  
 و بیول حمر بر کنند و بر کار و غیره اندازند و بتامند و بعد از آن  
 لغز را بکشد آب بینه و در آب بکشد آنکه آن را درین



آب غوطه دهند که چون فراشته شود امان نیاید **باب دوازدهم**  
 در آب داغ تیغ و کار که جلا مشال بود ابروان چنانکه روی  
 در آن توان دید و آن بر آن باشد و آن چهار نوع است در **فصل**  
**فصل** یکم زنبق یا فی و نوشا در پلکانی از هر یک جزوی دقت  
 کنند و در آب بگذرانند و آب دهند جا در دوشتر و هر دو در هر دو  
 بزنند که روی در آن توان دید **فصل** در آینه آبی و اوزک  
 کار و دوشتر و دوشته چنانکه فی لا در میرد یا بجا باشد که هر دو  
 اندوده و بروی ریزند بول حمیر و آب دهند که در آبرای لغایت  
 خوبی بود **فصل** ابروان که چون میرد رز و شکو شود و خارش  
 افتد در جابت چنانکه در سر کلین تر و هر دو را با هم چنان  
 و پندارند بر دوی تیغ کرم و بتا پند و آب دهند که بر بنده آید  
 با فراشته و سبک و **فصل** آینه که چون میرد بر شود و در  
 در آن حدک شود خاک و سر کلین با یکدیگر بچیند و مثل هر دو  
 در آرایش چنانکه تر کنند بول حمیر و آنکه فراشته را آن لاو  
 پندارند و باز بچیند و روی از زار کج چنانکه پندارند که آینه بول

در او فکند

در او فکند و بول حمیر یا لکه تا بگذارد آنکه کرم کنند آنچه  
 چنانکه درین آب غوطه که در چند چنان شود که هرگز  
 بد نشود و دشمن بسک شود **فصل** در آینه آبی و اوزک  
 کردن بول و کرم در آب دوم فاما آنچه در قلم آید و شرح  
 و مفت نوع رنگ کردن گفته شود و این مفت **فصل**  
**فصل** در کرم کردن بول و پاره بول و صافی و نیکه نایب زنده  
 از آن و عهد دهند و آن را نیز بچیند و در آتش نهند که بفرس  
 کشیدن فاکت زنگ زنگ بر کبرند و در آب زنده پس در کرباره  
 باقی بر بند نفس کشیدن پس بر کبرند و در آب زنده زنگ پس  
 در کرباره باقی زنده تا به پند که سفید شده باشد بر کبرند و در کرباره  
 چینی نهند تا سرد شود و هموار هموار چنانکه اگر آینه است بر او نهند  
 سوزانند پس در یک نهند در میان روئاس کوی و موسم  
 سفید و آن چنان است که موسم بر آتش و روئاس خورد بچیند و در  
 میان روئاس در یک زنده و بول و در آنجا نهند اگر نیک باشد  
 چون به پند که زنگ هموار است بر کبرند و اگر سیر خواهند بگذارند که لطف



یک لطف در چنان شو که دل خواهد **فصل ۱** در رنگ کردن بلور  
 سرخ که با یا قوه بسیارند صمغ صندل و مشتاق و فلفل  
 شامی و زیت از هر یک نیم مشتاق جدا بوده با هم مشتاق زهره کاه  
 بهم آرند و چندان بسبب اینکه در تری نماند و حل کنند آنگاه بلور  
 کرم کنند و در میان این اخلاط نهند سه ساعت و چنان با هم  
 که اخلاط بلور پوشیده در روزی و زهره کاه کیره مانند یا قوه  
**رنگ** نکلین بلور کرم کنند و در آب شیر ماغی افکنند که آن شیر  
 عادل لجه باب و انگاه بهم چنانند نیک تا رنگ کردن این کار  
 چنان است که از ملخش باز نماند و آید از مبرون آید و اصل  
 آن است که نکلین را کرم کنند و در آب شیشه افکنند تا بسته شود  
 و رنگ کیره و آنگاه کرم کنند و در لقمه بخت افکنند و از هر صلبا درون  
 بروغن زیت چه کسینند و باب آهک مالند و اگر در کوبه  
 با کاغذ بچند و مالند آنگاه جدا کیره در رنگ بسته بماند **رنگ**  
 نکلین بلور در طبیعت میخندد و باب بوستان افزوز یا باب بغم  
 مهربانک عملی می کنند و محصلی بهم می چسبند و شفاف

وینیکومی آم

وینیکومی آم و اگر بلور کرم کنند و در آب بغم یا بوستان افزوز  
 افکنند رنگ بریزد و اگر زرد تر بجز رنگ کنند بهتر آید آن را  
**فصل ۲** رنگ مزوی زهره کاه و سح کنند و بلور کرم کنند و در آب  
 این اخلاط نهند سه ساعت که از زهره کاه آید بنگو آید آن را  
**فصل ۳** در رنگ کردن بلور بت نند بلور شفاف لطیف و نیکو  
 مالند تا سفید شود آنگاه بت نند و ناس کوهی صافی که رنگش  
 مانند لعل لجه و پاره موم صافی بر آتش نهند تا بکند از زهره کاه  
 در او اغازند و قدری آب کلنا ر فارسی داخل کنند تا فرو خورد  
 رنگش چون خون کبوتر شود پس نکلین در آتش نهند تا کرم شود و سفید  
 گردد و چون سفید شد کبیر سیرند و بر شکی پاک نهند یا در جگنی تا سبز  
 شود و چنانکه دست بر آن نهند دست نوز و پس کیره نند در میان  
 رنگ اغازند و باید که به رنگ بر آتش نهند و که اشخ باشد ز کرم  
 و ز سر و مقبول شد و بسته نبود تا رنگ بکند و اگر کرم باشد  
 رنگ کیره و تا معلوم باشد **فصل ۴** رنگ بلور سلم چنانکه پسندید و باشد  
 چهار رنگ بلور کبیر و بر کوه بلور یعنی بلور جوهیر مثل مهر مالند



پس کیمیا را با آب سرخ بسازند و بر این مهر با طلا کنند  
و بگذرانند تا خشک شود آنگاه بکارخانه آینه که در آتش یک است  
در گوشه تاریک رود و بعد از آن بیرون آید و بیرون آن  
بر لولون یا قوه بینی باشد در عین لطف هر جا که خواهند  
که رهند **فصل** در ملک بود که بنیاب سرخ و اعلی و لطیف و پندیده  
بود چهارم الاغون بجزو زنج سرخ بجزو و عقاب زربعی نوشادر  
رزو و مصعد که سرخ شده باشد بجزو از زون بسان بجزو از لفظ  
سفید بجزو از قطر آن شامی بجزو دارو مارا جلوب بند و قطران  
در روشن چایزند تا چون مرهمی شود آنگاه فرایند بوزنیک صیغ  
و از او بکنند و مهر با سازند و آنچه دل خواهد و آن در لوله کشند چو  
مهر با سرخ شود در آن دلهای بچوش سرورینند که در لوله درگاه  
چنانچه در میان در در غرق شود و بگذرانند تا سرخ شود آنگاه بچون  
با دارو در غره کند یا سرکه کند و چون بیرون آید مانند با قوه  
سرخ باشد انشاء تعالی **باب چهارم** در عمل مینا گری بنیاب  
اعلی و آن دو فصل است **فصل** هفت رنگ چهار بند بوزنیک

معد

معد و خورد باینند سوود و بچند ده جزو و شش جزو سوود بجزو  
دو سوخته بجزو سپیده از زیر بجزو و جوهر جسم آمیزند  
و در بوشه در کوشک کنند چنانکه از بوشه اول در بوشه دوم جلد  
بر بیکدیگر استوار کنند باید که بوشه ساخته باشند بر مثال بر تابلو  
نهند و آتش قوی کنند تا بگذرانند و آنچه لطیف بود در بوشه در آن  
جمع خواهد شد بگذارد تا سرد شود و بچوش ضرای غرض  
مینای سبک باشد هر جا که خواهند بکار بندند **فصل**  
رنگ آگون چهارند همان سکه که ذکر کرده شد ده جزو  
دو جزو سپیده از زیر قاصص و بجزو و شیار بر بیکدیگر  
آمیزند و بر همان طریق عمل کنند که مینا بزرگ کرده اند چون از بوشه  
بیرون آید مینای بجزو آگون لطیف روشن بر رنگ آسمان  
هر جا که میخواهند عمل نمایند بیکو آید انشاء تعالی **فصل** مینا زرد چارند  
دو جزو سپیده سرب قاصص و بجزو و شیار و بجزو و زین  
و بجزو و کبریت کحل بجزو سپیده از زیر جمله را با  
چهارمیرند بهمان طریق که در مینای زرد عمل کردند بهمان طریق



که در آن چون از بویته هر دو آن آید توفیق خدای تعالی  
 بر رنگ لعل با لعل با قوه رقایی بود و اگر این عمل صاحب بود که  
 کند که کما روی دهد که هیچ آفریده از لعل حبش بی  
 و یا قوه رقایی فرق نتوانند کرد و هر جا که خواهند بکار بندند  
 و نیکو آید انشالله **رقیعی** چکیده که معقل شد رنگ  
 بر رنگ غیر زده اسفندی چارند جوهر اصل ده فروفس سوخته  
 یک فروفس پیداریز نیز چو رنگ سیماقی چو و شکار کز او  
 همه را به رسم کند و در بویته نهند بر آن طریق عمل کند و نگذارند  
 تا سرد شود پس هر دو آن آورد جوهری چکیده باشد مانند فیروزه  
 کانی هر کجا که خواهند کار بندند و از متحان در بیع هزارند  
 تا بر او باشد انشالله **فصل** در صفت کینهای لطیف  
 ستوده چارند و هر فروفس کرف روی و هر فروفس  
 سوخته بگرد و کینقال قلیسی هم و هم را بگویند و اندر مغز  
 آبنین کرده واقلیسی دیگر است بر او آید و بچنانند تا آنچه  
 خود پس فرویزند و سرد کنند و باینه بر که ترش و خشک

کنند

و خشک کنند از سایه دور بویته نهند و بر منند تا بگرد و سخت شود  
 پس آن را سرد کنند و بعد و آن آورند رنگ با قوه سرخ  
 نیکو بچرخ جدا دهند و در نیکین و آن نشاندند  
**باب** در صفت خضه که دست و انگشتان عورتان بر  
 رنگ کنند از صفت رنگ و این از جمله حسن و جمال است  
 و موجب سهوه و بخت است و این چند نوع است **نوع** اول  
**فصل** در رنگ کردن طوسی قلقدیس و مشقال و مشقال  
 تو بال آهن در مشقال پوست انار ترش نیم مشقال خنده  
 مشقال خرد بگویند و بنهند و آب برک چغندر خمیر کنند و بر  
 نهند و یک ساعت بگذارند و بشویند طوسی که آید **رنگ**  
 خنایست مشقال خیمه و زاج از هر یک دو مشقال ماز و صمغ  
 از هر یک یک شفت تو با آهن در بناد از هر یک نیم مشقال  
 هر یک بگویند و جوهر که گفته بر کز بر بردست نهند و اگر از  
 نقش خوب بچند بر اندازد دست و انگشتان و رنگ بر نیز آن بندند



بنایت خوب ایر **رنگ خیره زنده** ز غار چ مشقه ناز کبکقال <sup>مشقه</sup> است  
 پنج صمغ عربی از هر یک یک مثقال عوفان سه حبه  
 جود را بگویند و با ده مثقال حنا پانزده و از سر که بر شد و بر  
 نهند فیروزه مسک و آید **رنگ خیره** خون سیاوشان چکند  
 دو جزو دو کمره و ز عوفان و عود و قو کر کم از هر یک یک جزو  
 مصطلک نیم جزو بگویند و بصمغ عربی بسرشد و بر دست بندند  
 و بگذارند یک شب رنگی بد لغایت **رنگ خیره** رنگ فرشته  
 بگردانند لاجورد عروق کر کم دو سه از هر یک جزوی و ز عوفان  
 و مصطلک از هر یک نیم جزو و آن جود را نیکو بگویند و باب  
 صمغ عربی خمیر کنند و بگذارند تا نیک سرد شود و بر دست  
 بندند رنگی آید لطیف **رنگ خیره** بگردانند پوست نریخ و چنگ  
 از هر یک جزوی کوفته و چینه با هم چند آن حنا پانزده و در دم  
 مازو و سرد دم قلعند و در دم آمله و نیم درم مصطلک ماب  
 نیم گرم سرشته بردست بندند که چون بر غبار رنگ نگویند  
**معموم** حنا پست درم و آهک رشتقال و مودار سنگ مشقه

وزج و صمغ عربی و کثیرا مشقه نیم و لاجورد سوخته هم مثقال  
 با سینه نیم مرغ خمیر کنند و بر دست بندند رنگی مشقه لغایت  
 لطافت صاف پاک **باب** از صمغ عربی سخن شکوف  
 رومی در مانی و زاوولی و مصطفی و قبری و زنگی و فارسی  
 و غیره و آن صفت نوع است **فصل** از پختن شکوف  
 رومی چهارند و در زود و در سیاه خالص و صفت جزو  
 گوگرد و جرم کجلی کنند بعد از آن چهارند قرآبه سبلی  
 شیشه که به بار سبط ترازشیشه های دیگر باشد و آن شیشه را  
 در محلی کینه و چنگ کنند و آن کجا در شیشه اندازند و بعد از آن  
 حج جزو نریخ سرخ بسایند و در شیشه اندازند و بشوایند  
 تا بکجا که رود و مخلوط شود بعد از آن سرشته را بر سرشین کنند  
 سنگ استوار کنند و بگذارند تا خشک شود و بار دیگر هم از آن  
 سرشین احکام کنند و بجل حله کبرند پس یکی بزرگ چهارند  
 و قدری رنگ در آن اندازند و بر سرشته فرود ریزند چند آنکه  
 و یک پرازدیک کرد و شیشه در میان رنگ نهان باشد



و گردان و یک جلجلیت بر بندند چون جنگ شده باشد  
در دیکدان نهند و حاشیه دیکدان جل استوار کنند چنانکه اثر  
آتش از هیچ طرف مبرون نرود و یک پاس از روز آتش  
رم کند و در درجه اعتدال و چهار پاس در آتش سخن کنند  
بعد از آن بگذارند تا سرد شود پس شیشه را آهسته از دیک مبرون  
آورند و بشکنند که جدا گردد مصلحتش و شکر ف رومی شده  
بله مثال که با رها بجا آید و نیک گناه دارند **فصل**  
عن شکر ف ز اولی اندیده و این نیز با مثال است  
پارند سرب چند گانه خوانند در وی که آب ز سیرد باشد  
و آتش نزدیک کنند و کوب پانز یا بیدیمی کوزا نند  
تا جمل سینه شود پس آن سفید بار در زین ریزند و همیشه  
یک ب ریانه می جنبانند و می شورانند و آتش در زین  
کرده باشد بجای اعتدال پس در هر ده سیر یک سر شکر ف  
ز اولی ساخته رنگ گرفته پارند و بر روی سید پارند  
و بشورانند تا یک شبان روز و هر گز نگاه می کنند اگر رنگ

یک شده باشد و الا تا سه روز این عمل کنند تا مگور بمانن شود  
و چنانچه کرد بعد از آن بگذارند تا سرد شود پس بر دارند  
هر جا که خواستند بکار کنند **فصل** شکر ف قبری که با  
جا بجا آید سیما خالص و بپزود درم بگشال گوگرد زرد  
بنایت ساده برش نهند و یکی کنند در قارورده کردن  
در از آن کنند و باید که قارورده جلجلیت گرفته باشد کل  
در حیات مملکی و قارورده در میان کوزه سفال سرزانی  
کنند چنانکه سر و گردن قارورده از کوزه مبرون باشد  
و کوزه را بر از آن کستر کنند و پیرس قارورده را انده  
کنند و باید که خاکستر شیر گرم باشد و کوزه بچلی در کل کب  
و کوزه در کوزه آویزند و سر کوزه در کل گیرند چنان سازند  
که گردن کوزه مبرون مبرون از کوزه باشد و بعد  
بسیح است آتش با یک زیر آن سپردند و همیزم باید  
که شش چوبش نباشند و چون تمام شود بخار زین و کبریت  
بر برشته نشسته باشد بر دارند و بجا در اند بجا است



و اگر خوانند کم تر بود نیمه انگ نوشتار در یک کافیه داخل آن  
 که بغایت نیکو بود **صفت شکر ف مصفا در عینا**  
 خوبه چهارم که کوکورد و زرد و سبب میند و سیاه درم کند  
 برده درم زریق بکدرم کوکورد و استخوان انحضی کوفته اند  
 که برده درم کوکورد بکدرم زریق در شیشه کشته چنانکه سر  
 شیشه کشته باشد و مقیده در کل گیرند و خشت بخت در شور  
 شیر کرم نهند و شیشه بر سر آن خشت نهند بقدر آنکه  
 یک نان یا دو نان بخورند پیرون آرند که نه بخرف بند  
 و جو بست از همه لایقتر هر جا که خواهند کار بندند  
 در سخن بر بخرف رومی بطریق آن که تر  
 از آنها که گفته شود کم تر نسبت مشقه سیاه بود و مشقال  
 زنجیر لعل بغایت سوده مانند غباری پس حبه با یکدیگر  
 بجای کنند و در کاسه کشند و در شوروی تبا بند و آتش از دی  
 بدر کنند و خشتی بخت در میان شور نهند و کاسه بر سر وی  
 نهند و سر شور محکم به بندند روزی که سر شور بکش میند و کاسه

رنگین

بر گیرند شکر ف شکر بغایت سرخی لونی نیکو و لطیف و اگر  
 در شیشه کشد و دور و دور و سید و سیاه بچو و غودی تامل معلوم کرد  
 و الکام **فصل** میارند مهر های از یلور هر چند نمک تر نیکوتر  
 و افزوده تر آید پس فزاید از زریق خالص یک و قبه و بغایت  
 بیک و صافی کنند و هم چند آن آتش چنانکه می باید روشن و آتش  
 را بکوب و در شیشه کن شیشه در لعلت گرفته و زریق در داخل و این مهر  
 در داخل روشن استوار کن و شور نیم گرم کنند و شیشه یک شان روز  
 در شور کرم نهند و سر شور محکم بگیرد علی الصبح کاسه شور بکشند  
 بزمان عدای تعالی چون شیشه پیرون آرند مهر نامه چون یا قوه  
 سرخ باشد و آنچه در شیشه بود تمام شکر ف رومی لطیف و بغایت لطیف  
 باشد و هر جا که خوانند کار بندند **فصل** در شکر ف زمانه شکر  
 و این از همه نیکوتر و چهارم زریق خالص و او را با کشند چنانکه  
 در و سیاهی نماند و اگر سینه سوختنی پاک کنند بهتر بود پس چون  
 بوزن او در ششخ را باورند و بر صمدی ب میند و زریق  
 بر او افکند تا هر دو یکدانه شود پس در شیشه کشند و سر او را الصبح

ج و دل حکمت کبر



و محکم کنند و یک شب در شور کم نهند با ملا در پیون آورند نکرند  
رمانی باشد در غایت خود پس در اول شب جمع مبرون آورند  
و نگاه در نه هر جا که خواهند کار کنند **باب هفتم** رنگ کردن کاغذ نیت  
چهار کس قدیم و جدید منجیه نیکو و لطیف از آن جمله **فصل اول** رنگ  
عروک کل کینه و معصوم فرود کل حکیدن فارسی چهار زبان  
کل چند کلمه خوانند او را تم گوشه در لغاری کنند و اندک آب بروی ازین  
تا کم گیرد روز دیگر کین رخ که باس چهار گوشه کنند و آب بروی ازین  
تا نازد آب بجلی از روی برود و امتحان بیاید چینه باید کرد چن سنج  
سرخ شود و اگر لعلی شود هنوز در آب درود و همین آن مگر برود  
تا بنه لعل گردد و نگاه معصوم را نیک بشارت در آفتاب باز کنند  
تا خشک شود نگاه بگره زانجی سوده و هر دو سیر را بر لعی سیر دروی  
افکنند و بدست مالند چند آنکه معصوم در قرح آب رزغ در سیر است  
ایستگشته شده باشد و اگر درین آب نشیند گشته شده باشد نگاه در  
که باس کنند و پادیزند و چون اول آب بر ز آب اول  
لعل خرد آمد آب اول جدا دارند که آن را عروس خوانند و مرتبه بر

آب از او بر کسیرند بعد از آن خواهند که کاغذ با جامه ر  
پارند آب تر مندی با آب انار دانه سفید با آب لیمو  
با آب اینلی از اینها هر کدام که باشد قدری در میان آب  
و دست در آب زنند چون کف کنند هنوز در آب انار  
رنگ کم باشد و اگر بفرمایند چون کف کم کند و آب آبیاده و نگاه  
باشد نگاه پانزده کاغذ سفید هموار سبط و قالبی که در قدر کاغذ  
رنگ در میان آن فالکند بنده و کاغذ در آن رنگ کنند  
اگر غلظت در غایت سبطی باشد دو پاس بیشتر رنگ  
کنند و اگر نه یک پاس رنگ عود رنگ لطیف آید چون خشک شود  
**رنگ** بهاری در حال رنگ افکنند یک ساعت را بکنند  
بپازی باشد **رنگ** قبل از آنکه آب انار در میان معصوم زنند  
در میان آب فقط سیر کنند تا رنگ سیر کرد و خودی باشد  
**رنگ** شد از زرد آبی که اول از معصوم آمده باشد کاغذ  
در آن کینند چون خشک شود در آب سرخ بر کنند عقیقه  
**رنگ** سبز و در آنک زرد در آب و چهار دانگ فیروزه سبز آید



**رنگ** چینی سبز دانک زرد آب چهار دانگ نیم پخته چینی آید  
**رنگ** بت منده قدری زعفران ریش در ظرفی کشته و قدری آب  
نیم گرم رودی بریزد و نیم روز بیشتر بگذارد و کاغذ در آن سر کنند  
زرد شود و اگر رنگ بیشتر خواهند بیشتر در رنگ بگذارد **رنگ** خای  
نیم کوزه بکشد و بعد آن دستور که در زعفران کشته شده عمل کنند **رنگ** آل  
بت منده قدری پوست آن افزود و همان طریق که زعفران کردند  
همان عمل کنند **رنگ** آید انجاری که باقی کشته شد تا بوقت بخورد  
**فصل** در عمل رنگ سبز و همین گفته شد کاغذ را در آن رنگارنگ کرده بر کنند  
و خشک کنند و اگر بر کنند و زرافشان کنند که بهترین هر رنگی بود  
و مثل **غله** و جدید و لطیف و ازین کاغذ برابر زرد بود  
و قیمت غله و تامت رنگ او نوره فالص است و الله اعلم  
**باب** در ساختن رنگاروان هفت نوع است رنگار سبزه و بی  
در کار رنگ و زعفران و مصفا و پزیزه و غیره و در کار حصی  
چند در فصل است **فصل اول** در صفت رنگار سبز و همین چهارنوعه  
براده نوره فالص در صلبه اندازند و سه نوبت بشویند **باب**

ملک و میخند و خشک کنند و چون رنگ نوبت شده باشد  
و خشک کرده باشد همچنان نوبت در کاغذ بستانند و سر که بر آن  
بریزند و نوبت در میسند و میسیند تا خشک شود باز سر  
و نوبت در میسند و میسیند در میسیند تا خشک می شود  
و در کار بر می شویند تا هفت بار و هر بار در ساییدن خشک کنند  
بهتر با رجحان رنگاری شود که در غایت سبزی نماید  
آن را شاعران سبزه و من خوانند هم بر آن رنگ است  
که غده غده که در صحرایه و دیگر جاها رنگ است آن را سبزه و من خوانند  
هم بر آن رنگ است از غایت لطیفی که در میسند و باشد **صفت**  
**رنگ** زردی چهار نوبت براده مس پاکیزه چند نوبت خواهند و بر صلبه  
اندازند و شش دانگ بر سر آن بریزند و صلبه کنند و در میسند  
تا خشک شود و باز بسایند همچنین تا هفت نوبت سبزه  
انگور را بریزند و صلبه کنند و اگر در وقتی باشد که سبزه انگور  
نماند سر که بر سر آن بریزند و صلبه کنند و هر آن سبزه  
باز یکی که از آن برگیرند در کاغذ چینی کنند و بگذارند تا بقوام آید



با شرب هوا هر جا که خواهند کار بندند و این جمیع کنند و فرغی گویند  
**صفه زنگار تری** پیاز نذر براده مس چند انگه خواهند در کتوره و کتوانی  
 سرخ بوزن مس نوزاد کانی که چاویک صل کرده باشد در میان  
 روده بوسند با مس بکنند و در کتوان همین درج از این هر دو یک  
 شیرین غنچه پاکیزه ساید و پند از نند و هر روز با قشای می نهند  
 تا وقتی که مس در میان آب لیمو نوزاد منحل شود زنگاری بود  
 در غایت اعتد بود و این را نام ترسای مشهور است  
**فصل** در صفت زنگار زریه پیاز نذ یک مس براده و در سوی  
 مسین نوزاد و دو من سرکه در سر آن ریزند و سرس کپزند  
 و در شور گرم نهند سر شور کپزند و یک شب در روز در کتور  
 آورند **فصل** صفت زنگار مصفا که در مثال بودت نند  
 حصی جوئی و از سر که سفید مقطری جوئی و بکنند از نند زنگار  
 حصی در سر که مصور صل شود و سر که سر کپزند پس آن را صی  
 کنند و نقل آن را پند از نند و آن زنگار مصفا را در قوع  
 کنند و چکانمنا کچ در تر قوع باند زنگار مصفا این است یکدم

ازین آنکه

ازین رخا ر بهتر است از پست درم زنگار و کربسار جا کالکارا  
 تجویص نمک کردن نیز دوزه بی اطمین است **صفه زنگار فزونی**  
 کپزند مس صغیر کرده لغایت شکر و پیاز نذ طشت مسین  
 و پیاز نذ سر که مقطر که منصفه نوزاد در محلول در بود و صغیر  
 کپزند لبر طشت نیز به پلا نند و این جمیع سر همه  
 جای طشت بچینند و استوار کنند و در زمین نمک دفن کنند  
 با یک آن نمک زمین نمک شکر بعد از یک هفته بیرون  
 آورند و آنچه زنگار شده باشد بهتر است و آنچه مانده باشد  
 همان تا جو زنگار شود و اگر مس براده باشد روا بود  
**نوع دیگر** زنگار نوزاد که در آب شب نم گفته شود و در زنگار بود  
 مس سر جزو نوزاد در چکانی مهبس آمیخته کنند و سر که انگه  
 نیز سر آن ریزند چند انگه نیز عرق شود و سر آن حاکم کنند و در کتور  
 اسب دفن کنند تا پنج روز و هر روز سر کاین تازه کنند **نوع دیگر**  
 پیاز نذ برنج و مشقی و آن را براده کنند و باک نمک نهند  
 در نوبت بعد از آن پیاز نذ کتوره برخی در از آب ترنج



مصفا کنند و نصف براده نوشا در مخلول بنهند از نذ و این کتورده  
بزرگ باید چنان باشد که سرکه و براده و نوشا در از نصف  
کتوره پخته باشد پس ویکی را برت مند و نیمه دیگر را آب کنند  
و آتش افزونند آتیه چنانکه آب جوش کند کتوره بر سر آب افزونند  
چنانچه فوسر و زرد و طاسی بر سر و یک کرده اند چنانکه کنایه  
طاس از آن یک پان باشد تا عرق در در یک زرد پس آب  
میچوشد و براده پیش در آب سرخج حل می شود و سه سحار سر  
می خورد و در هر یک ساعت آنچه بنز شده باشد در ظرفی  
میکنند و آب سرخج میزنند در کنار میکوبند و این در کنار جبهه  
زنگار شرف در **باب نهم** در غسل سخن لا جورد و آن سخن  
و شستن فضل سخن لا جورد که با کانی مقادیر کنند  
بت مند تخم مرغ چند آنکه خواهند بگویند بگویند و آب نیک بویند  
و بگویند و کبف دست خندان را بلند و آب بریزند که پوست اندرون  
بعض برود و عفتش آن است که بر سر آب کدرتی نماند آنگاه در کوزه  
آکنند که آن یا چاک کوزه که آن هستند که آتش میزنند تا ماده یک

بعد از این

بعد از این بچقده بیرون آورند همه سپید در غایت خوبی شده است  
بت مند جزوی این و بسن روی براده مس را با نمک بپزند  
چنانکه با جی برود پس آنکه باید که جزوی نوشا در کانی  
بیا بریزند و در غایت نمک و فغن کنند باید که همه در یک کوزه  
آمیخته باشد بعد از ده روز تمام لا جورد شود اما در این مستحق قبول  
مس بهتر باشد و سخت نیکیو باید کردن در و فغن کردن از در  
و غیر نگاه باید داشت که لا جوردی شود که الا ماشاء  
**فصل ۲** عمل در ادب لا جورد که رنگ و حسن پیدا کنند که  
چو باشد که لا جورد را از آیب کنند نیکیو ترین که اخن لا جورد است  
که لا جورد به سز و باد و خرد نمک ساجی صلیب کرده در وقت  
کنج خیمه کنند و یک بوته بزرگ سازند و در او سوراخ کنند و لا جورد  
در و طلا کنند و سرش مهر کنند و در بوته دگر وصل کنند که آن را  
بوت بر بوت خوانند و مشعل کنند که چنگ از مس سرخ  
ختمی که در طبع اوست از این اگر یک گرم بر صد گرم  
نرخ زرد افکنند هر یک سرخ کنند بغایت عجیب بود



و اگر چکنند سبزه از او بر آنچه فرغی رنگ سرخ مبرون آید  
مانند لاله مکرم و لاچورد خود غایت کند لطافت و غمی  
بماند بشویند چنانکه گفته شود **فصل در شستن لاچورد**  
سپارند لاچورد و در تابیه این با کینه کتد و اگر مسین بود  
بهتر و سسر که در آنجا نیز چند آنکه از سرش برود و آنکه  
بچو شاند درین سرکه کف هر یک نیز وقتی که کف بر نیارد باز بچو شاند  
تا سرکه کوش برود و اگر در سرکه باید که پاک نماند در سرکه کتد  
پس چون سرکه این بار نماند آب بچو شاند و آب صافی کرد  
از او مبرون سپارند و در آفتاب نهند تا کف بر می آرد  
و کیف سعی تانند آنکه بگذارد تا آفتاب او را  
ببرد آنکه چون صل خواهند کتد و صبح ۶ بجای نرسند و بکار  
سپارند **امتحان بطریق خوبتر تانند لاچورد نیکو و آن**  
آن باشد که پسری از آن را در طاس آگ کتد و اندر  
سراش نهند تا کف صلی کوش آید و هر چه بر سر آورد نهند  
تا سرد شود و آب از سر او بریزند و اندکی آب رو چکانند

و بانگت

و بانگت بمانند تا کتد نبرد بگذارد و قطره آب بروی  
و میمانند تا چون امرم شود و آب در کتد و بشویند و بگذارد تا  
نشیند پس آب نر از دور کتد و دیگر بچویند و بگذارد بعد از آن  
زرد آب از سر آن بریزند و خشک کتد و بوقت حاجت چند آنکه  
خواهند در کوش مای کتد و با آب صغ عربی بانگت کند  
بمانند تا چون خمیر شود پس چند آنکه داخل او کرده باشد حاجت خود  
کار کنند **باب ۳۰ در شکر ف صاف کردن و سیاهی**  
از او مبرون و آن شش نوع است **نوع ۱ در کتد شکر ف**  
رمانی مانند نخود و با قند جزد کتد و در قند حنی مطین و بول  
چپان بر سر آن کتد چنانکه چهار آنکه با لای باشد و بر آتش  
نرم معتدل نهند تا نرمک بچو شد و هر چه سیاهی باشد  
بر سر آورد آن را میریزند و باز از آن خالی بچینند تا سیاهی نماند  
و مانند لعل رمانی شود بر سر او در غسل کتد و کار فرمایند **نوع ۲**  
شکر ف را در کتان با رنده بند و نوش در کانی صل کردن در قند  
کند و آن شکر ف از میان آن با بریزند و هم مبرون اول آن شکر



تاسیهای زایل شود بسته مانند که گشتند **نوع ۳** آینه یا بی حاصل  
و شکوفه باره در کتان بسته در آن آویزند و بچو شاشند  
تاسیهای جمله زایل شود و بسته و کار بندند **نوع ۴** نوش در کتان  
دسته مانی در میان آب نمک ساجی حل کنند و شکوفه در میان  
آویزند و بچو شاشند تاسیهای جمله زایل شود بسته و کار بندند  
**نوع ۵** شکوفه را مقدر با مقدر کرده در میان روغن  
کو سفید تازه که در معنی زبره در سر آن کنند و با کش معتدل بچو شاشند  
و اویسای سید به تا جمله زایل شود **نوع ۶** شکوفه در سر که مقرر کنند  
آویزند جمله سودا، او بیز و احتران کم کرد بعد از آن در روغن  
بچو شاشند در غایت لعل باشد بسته و کار بندند **باب سی و پنجم**  
در صفت کوره شکوفه بچتن باید که بعد از آن که آتش  
مکند سر سوراخ بر سر کوره باشد تا دود مبرون رود و آن  
چهار فصل است **فصل ۱** باید که سوراخ کوره چنان تنگ باشد که سر  
انگشتی برود دور شود تا جای دار و در هر گوشه باشد برابر در و  
دائمی از گل باید که برشته نهند و چوبی اندازند باید که در

چنانکه

چنانکه تا بر سر و از رو راستند و می کند و چون خوب بسته  
را بسته تا سرد شود این صفت کرده بود **صفت ۱** چینه در روغن و غیره  
جای در فن چنان بود که بگذرد و چاه در میان یکدیگر در میان زین  
الغوس که هر یکی دو کوزه باشد و ناطیه دور یکی چاه در فن کنند در میان  
زین الغوس و ازین چاه کویین آن در کنند و زین تازه تازه باید که  
که تر باشد و زین با او هم میزند و لاله بار کانه و لاله آب کرد **فصل**  
در ساختن در و جهت رنگ بلور و غیره ساختن قلعند مگر چینه  
رابع کیمین و چهار رنگ آب و ده سیر بخار و ده سیر سونش مس در چاه  
میان کنند و بچو شاشند تا بر نیمه رسد و نهانند تا صافی شود و کانه در  
بچو شاشند تا عقد شود بر درند و نهانند تا خشک شود **صفت ۲**  
بت تند رخ بلور یعنی خوب و آن را حل کنند و صدف کنند و بچو شاشند  
وزن کار بوزن او بچو شاشند و هر دو را صافی کرده با یکدیگر هم میزند  
و بر جا بر آن را عقد کنند تا خشک شود که بهتر از معدی باشد **صفت**  
**قافله** و آنکه چینه آن باشد که زاک را حل کنند و صافی کنند و بچو شاشند  
هر یک را زده و تخم مرغ مقطر اندر او افکنند تا عقد شود **صفت رابع**



ایشان خاکستر و مثل ایشان پوست نار و نیم دانگه روغن نفت  
 سامری و هر را بکوزه کند و سرش سوار کتد و بدست تا آب از  
 بکشد اگر ازین سیاب گوگرد بندد در غایت لطافت اسماک کند  
**فصل پنجم** حل زنجیره جهت قاشی که بر نوزنج زرد جوی و مثل او سیاه  
 گوشت و مثل هر دو روغن فقط کندری و مثل ایشان سرکه و بول  
 الصب آن همه را بکوزه کند و بدست تا حل کرده و ازین زنجیره  
 طلا کتد مانند این صله داخل ازان شد که ضرورت کار خواهد  
 آمد **بسیار** که صفت کشتن زردیم و مس و فولاد و ابر که  
 و کشتن سیاب که حقه خوردن و قوه باه باشد و این همه  
**فصل** در کشتن طلق سیاه با رنر طلق یا سفید  
 یا سیاه یک بگویند و در هر طریقه کتد و نمک آن شالی  
 در آن خریطه کتد و بدوزند و در میان آب گرم بچشانند  
 قدری از آب گرم بیرون آورند بده افزورند با چند  
 مرد کاری با بلند تا مایه از طلق در آب دره گیرد و با مثل  
 آب از سر آن دور کتد و آن حبه را در آتش بخشد کند

بعد از آن پیاپی پوست بیدیه و مپیدیه آن طلق در خمیر  
 و بمانند و از و چند زمان بپزند و در میان ماچک و شی  
 تا بالا کرده پامپا در آن میان قسرها کتد تا بجز شود و بر  
 کتد تا سر شود بیرون آورند و خشک کرده آس کنند  
 الی غایت مشتاد با بر چنین عمل کند و هر چه بنویسد  
 و بپزند بعد از آن اگر چون برق هنوز در خشکی دارد کتد  
 کتده باشد پس چند بار دیگر طلق بچین بجا آورند و چون در خشکی  
 از وی کم شود یکبار دیگر آن را آس کنند و کرده آورند همان  
 آن را با انواع معجون می سازند مهربان معجون فاما حیم  
 گوید که بدین ترتیب تن و خون را سود دارد و قوه باه تمام  
 آورد و اگر چهل گرم بود همه را خوشنود کند و سستی بنین و کراغه  
 بر اندام نیار و دوایم کشتنی غالب باشد پانزده روز تا او بساکن  
 و خولخان مصری و جوز بو او پنج کرک کوفته و کوشه و نمک مل  
 و مصطلکی و تبا شیره حبه در و برابر و همه را خوب بگویند و بپزند  
 و آن مقدار که در بود شش حصر ازین طلق کتد در هر برابر



و برابر چهر بنات کوفته و چتر در شیشه کنند و هر مایه را کف از آن  
 بجز نذ بنهار روخ صیت دره و این صفت هر کس در اند  
 مگر آنکس که در عمل آورد و روخ صیت این دارو بدانند  
 که بلا مثال است **فصل ۲** در کشتن سیاه پیاوند یک شیشه  
 کردن لکه که بالای آن نمک باشد و فروکش دهه و در آن کمال  
 حکمت استوار کنند و نیم سیر زیت خالص و نیم سیر کبریت  
 آس کرده در آن شیشه کنند و نیم سیر زیت در چکانی  
 و این هر سه در در شیشه برارند و حلق شیشه را پاره  
 کاغذ بپند و خاک کتر نمک سرش استوار کنند و شیشه را در یک  
 مهند و یک را بر از یک کنند و آتش کنند چنانچه آتش طعام  
 بچتن دو روزده پاس آتش کنند بعد از آن دست باز دارند  
 تا سرد شود در روز دیگر مبرون آورند و شیشه را بکنند و زیت  
 کتر را بپند که بر نمک شکر فله و جهت بر بر کتبولان مانند  
 و با ساری و چون دو سه بهنهار خورند و در آن از ترشی نه  
 در روز که چهار ماه زستان خورد سردی کرد او هرگز نکند و عمل له

با انواع

با انواع زیت خورند و در هر قسمت بطریق دیگر میدهند  
 اما آنجا که تجربه معلوم شده است این است که پیاوند کباب  
 و عاقرقونما و موصلی آساید و سفید و سیسی و بیاس و تخم  
 ابلیم و تخم کوج و قرقش و الباج و زعفران و مصطکی و جوز  
 بویه و از موزده و نان خواه و نان خواه و ملهار و سندی و از  
 هر دو فلفل و از هر دارو یک تولد و یک تولد یک سیر هر را را س  
 کنند و بقدر پیر شمد خالص کنند و دو یا سه از آن غلظه کنند  
 و یکی از آن لبرهای دیماه چون بجزند تمامی با و اندام بود و  
 سستیات را نام نماند و آب نیت زیاده کند و قوه باه پیروز  
 در ملک را سرخ کند و اشتها می صادق آورد و چنانکه میخیزند  
 یک نان چهار نان خورد و از سردی در تن وی نماند  
 و غم برود و منافع این چه گویم که در کتاب بخند از بسیاری  
**فصل ۳** در کشتن سیاه چهره سیاه خالص کبریت و آن را  
 دردی می کنند که از سنگ باشد و چهار سیر زاک ترکی زاک  
 ترکی یعنی تبلک اس کرده بر سر آن کنند و بشو مانند تا میگذارد شود



پس یکی بر سر آن نهند تا ز کوزه چنانکه آب سرد و دیک  
همه یک جهت بنشیند از خاکستر و نمک و صفت هر که نهند  
چنانکه موی را مدخل نباشد و هرگاه که خشکی بزیرد تر کنند  
و میان طریق عمل را نگاه دارد تا شازده روز و شازده  
اگرش کنند چنانکه نخه آن همه اطراف میدگر گرفته باشد  
تا دو روز و دو شب بر دیکند و بعد از آن را بکنند تا سرد  
شود و هیچ گرمی روی نماند بعد از آن بکشند و یک  
گشته ستانند چنانکه مبد و دو بار پس از آنکه در آن خوب بحال  
منافع پیشینه از آن آید و هر که سیاب گشته خورد بسیار منافع  
پسند و آنچه بی آتش گشته باشد حکیمان آن را زنده توانند  
کرد و آن را آتش بر خورد و الا به زین گشته این است که گفته شد  
**فصل دوم** در گرفتن فواید و جسته خوردن چهارند سوش فولاد  
و آن را دو روز در بول بقر نجسینند چون دو روز در آب  
بر آن بگذرد بعد از آن در شیر صبر بماند چنانکه کسی شیر  
بگذرد بعد از آن در شراب خام نهند و شراب دیگر بر سرش

نهند

نهند و چهارند ماچک نهند و سفالی بر روی شراب نهند  
و یک سپهر برین گشته و شراب مذکور بر روی ماچک نهند  
و سفالی بر روی شراب نهند و یک سپهر دیگر ماچک کرد  
بر گرد آن بچینند و آبش زینند چون سرد و خنجر و آن آوردند و یک  
دیگر بیشتر باز با شیر صبر آتش نهند تا شیر با بگذرد و دیگر  
در شراب کهنند و بطریق اول با آتش بر بند چهارده نوبت  
همین طریق در شیر صبر سحی گشته و در آتش بر بند بعد از آن  
بهمان طریق در شیر بنگه گشته بعد از آن در شیر کنوای  
و دیگر در شیر زقوم و دیگر در شیر آگ گشته و با بند بماند و یک  
و آنکه در آب تر کنند و شیر آن بتند فواید مذکور درین  
آب سحی گشته و یکبار با آتش بر بند چون درین دارو بچینه شود  
بعد از آن در میان بشود و نوع بیشتر بعد از آن نخل گشته  
و آس گشته و بجز بر به بیشتر قدری از آن آب بر سر آس برزند  
اگر بر روی آب آینه مانند فواید الملو و الا که فواید و در حنجره  
دیگر شیر صبر سحی کرده با آتش بر بند سحی که گفته شود اگر



خونی فو لاد کشته اند فول حجامن خبر رسایم مردم نزد ایشان  
 عجب نماید حجامن هر نوع زحمت را فو لاد کشته دهند ولی  
 هر که فو لاد را کشته بخورد هر کس که بر سرش ببرد و سرد  
 و بواسیر و فشق و درم و یرقان و قویلیج دور کند و گرم گم  
 و بلغم دور کند و آب است فراید و رنگ سرخ گرداند  
 و چکدن بول را باز دارد و از سردی و سستی را  
 اثر نماند و خفقان را زایل کند و درد سینه و کمر با دارد  
 و سردی را سود دارد و اگر در خورد و اگر زن خورد و عادت  
 نماید موی سیاه را سفید گرداند **فصل پنجم** در کشتن مس سحر  
 خوردن خوراس بسیار دارد و بسیارند مس متقا چند درم رزیا  
 و بار کشته و طلق کنند و بمخافه ریزه ریزه کنند و در طبق کنند  
 و در بوته نهند و اگر طبقهای مس درم باشد و درم زینتی  
 بلکه زیاده و از و اگر کبریت صابون یا کبره چهار درم نیمه را  
 آس کشته و زینتی رود و در آورند و با نهند چون کبریت از سیاه  
 کشتن و سیاه گردی شد بعد از آن قدری از این لادن  
 در بوته کشته

در بوته کشته و طبق که کشته قدری بر روی این درو و در آورند و باز دارد  
 بر روی مس سحر یعنی بوته و با طبق و باز دارد و بعد از آن مسخال  
 به بالای بوته نهند آنکه صد ما چک بر زمین نهند و بوته بر بالا  
 آن بر نهند و صد ما چک بر او نهند و آتش زنند چون سرد شود  
 آورند و مس این او جدا آورند و باز آس کندان است مس کشته سحر کشته  
 خصیصت فولد و همان مس فخر در مس است که کشته باشد حجامن  
 کو سینه بر بوم در رسک را سحر کشته و نیز آب خنک داخل  
 کنند و با او با نهند و بقره رزان خلط کردن در شراب نهند و ده  
 با چک در زیر آن و ده در بالای آن نهند و آتش کشته چون سرد  
 شود ز کشته از آنجا بپرون آرند این است صنعت زرد مس و فولد  
 ابرک و در طلق که در قلم آمد و از قول حجامن که منافع رسانند  
**مس** دیگر اگر زرد زینتی و لثوه و فو لاد مخلوط کرده کشته  
 کنند از همه بر آورند و سرب کشته نیز داخل کشته مثل کمی  
 از ایشان و مثل سرب مقبول طلق مقبول و نحاس  
 بجان مثل طلق بعد از آن این جمیع ماده روز در آب صبر



حتی کنند چنانکه ده روز متصل در آن مشغول باشند و سبی  
 شیر در آن جرح شود چون خشک شود بعد از زده روز در بوی  
 نهند و دو صد پاچک دشتی جویدند و بوی در آن با چهل  
 نهند و از چهار رسو آتش مبرون آورند و آس کنند و در خلطه  
 ز نهند اگر بعد قوت جبه از آن بر نهند نفس خدا شفا یابد  
 و این عمل کس را مجال نماند یعنی شایان و کسی تواند که در آن  
 خاک سار و بنظر کیمیا آثار نیارد و خواص این در قیومتی بخند  
 چرا که طای درود و مثل این درود در عالم نیست حکیمان چنین خبر  
 داده اند و اسلام **باب پنجم** اندر ساختن گیسو ناکینه  
 که آن پار زهر زهر باشد و لایق خزان پادشاهان  
 و آن دو فصل است **فصل** چهارم در کیمیا خراطین تر  
 و بر و عن کوه سفند کس کنند و دو سیر شیر و دو سیر شکر و یک سیر  
 پره دره رده جوهر یک سیر زهر کاه و در کشته و شش سیر شکر  
 درو کنند و با لند و از آن نانی چند بنهند و در کوره  
 کنند و ناکینه بسیار آتش پختند چون چهارده

پاس بپسند و انهای نهاس از آن سر سبز و انهای پاک بپسندند  
 و این پار زهر زهر باشد باز بگذرانند و بکلین سازند و اگر  
 سر ما و در دست پخته کنند شود اندر سانسید تا وقتی که  
 جسد در میان باشد در پند از هر شایان که این نکلین در  
 انکشته می دارند و منافع تمام دارند و خاصیت این نکلین  
 شوان و لیکن جوهری را بصارت است و می شناسند  
**فصل ۲** صفت نکلین در آن نیکوتر بود یعنی که رنگ او  
 لعل رنگ بود خراطین از او مبرون آورند و در صوبی کنند  
 یک بوی شیر کوه سفند بر سر آن کنند و در آتش بر نهند تا  
 جوهر بسوزد و چون خاک شود بعد از آن بتانند که کلنجوری  
 و بوزن کوه کل تفکار و دیگر صفت لعل تازه بوزن شکانی  
 سنگ ازرق و آس کنند و شکر با آن یار کنند و قدر  
 با شیر شکر و با کم میش دروغن کاه و هلیله و آمله و سعدان  
 ده درم یا نه درم با شکر آب میند و با خاک خراطین با یکدیگر  
 با سر کین کاه و ضم کنند و از آن چند با چوب زنده و خشک کنند



بعد از آن کوی دراز بکنند و پراز چوب ابله کسند و آن  
با چاک بران درند و آتش از چهار سو درزند چون سرد شود  
بعد از آنکه چهار روز بگذرد و صبح بگذرند و در کسند و باش  
بشوند و در آنها چون بسته شود بت مند و در نیکه خانمانند  
**باب چهارم** حکمت روغن اسکندری که گفته شود و نفع روغن فی  
حبه آتش قلاع و شهرت آن دشمنان افکندن و از اسرار  
غریبات و چهار فصل است **فصل اول** صفت روغن اسکندری  
که گفته شود پانزده نطفه فارسی جزوی و سدر روس و طلق  
کلس جزوی و روغن فی جزوی و سدر روس و طلق  
و همه را یکدر در یک روغن کنند بطرسنگ باشد و عشر  
نقطه سیما کسند و سرد یک بم از روغن شکر چنانکه چست  
نشینند و این جمله در یک بهنند و سرد یک محکم استوار کنند و در نور  
تاشه نهند و در شبانه روز آنکه بر آوند و کوره سزند او را اندرون  
کوره کنند و آتش کنند یک شب و یکروز آنکه بر آوند و بهنند یک هفته  
بعد از آن سرش کشند و وقت حاجت جاری برند

چنانکه

چنانکه گفته شود و اگر در دم ازین روغن در شهر دشمنان پزند آنکه شهر بوزند  
و هر چند که خاک در آب بر آن ریزند نیز شود و بیشتر نوزد کلا آنکه چاره  
کشتن سزند و چاره او آن بود که دم نذر الف را با سرکه چامیزند  
و اندر سگی مالند و اندران آتش اندازند آن آتش مبر **فصل**  
در روشن روغن فی حبه پنجم روغن اسکندری و عمل بدان کردن  
و اسرار بزرگ است و مخفی باید داشت همانند فی پار که هنوز تر  
باشد و از زنده باشد و آن را و صید و صید کنند و در میان روغن  
کنند کجند اندازند پس چنانکه در آن روغن چرب شود چنانکه  
روغن در روایت ده باشد پس آن را در شیشه کنند و شیشه گل کرده باشد  
بگل حکمت پس می یال آب در کلوی شیشه نهند و سرد بکنون  
بگذرانند در سوراخ خشک بچرخانند سرش از آن طراوت  
پهرون آید و ته با لایه پس خشک را در کلک گیرند و ته او  
بر سر شیشه ظرفی بهنند و در بر کرد شیشه با چک و قتی بچینند  
و آتش زنند که روغن فی خواهد چکید جمع آوند و بار غوثها  
که گفته شد بهنند نیکو آید **فصل ۲** عمل کردن این روغن



چنانکه گفته اند غلوه سوزن که در آیین که میان او خالی بود  
مقدور در روز ازین روغن یا بیشتر در میان او کچند و سوراخی  
درین غلوه باشد بقدر آنکه شید نیز در آن سوراخ رود ولی غلوه بعبایت  
استوار باشد چنانچه آن را در همان رعد نمهند و پیشه نمیزارین  
سوراخ غلوه نمهند و سوراخ رعد را پیشه نمهند و روی شهر دشمن  
اندر آن آتش در پیشه غلوه رسیده باشد و آن روغنها بر غلوه  
الوده در کبر و شهر دشمن سوخته شود و غیر گفته اند که در شب  
در روی تیر هبوا می تیر ازین روغن می توان کردن که آتش  
روز نمند و نکه اعلم **فصل ۳** آتش انگیختن در شهر دشمن  
بنوعی دیگر اگر چه ایند که آتش در شهر دشمن یا در قلاع یا در  
موضعی اندر آن بهارند موسوی زمان در زره کشته در زره او فاشا که  
نرم بر افکند و اینک شامی بر او بگفتند و پارهای بیدردان  
نمهند و دست باز دارند تا آتش بر او تابد و آتش در کبر  
اگر آتش بر آتش بر نمند هر طرف که روی حمله باشد  
آتش در آنجا آتش **نوع دیگر** اگر در بل طبر کوفه و پیشه دست دروس

خورد کوفه

خورد کوفه با او چنانکه مذکور کرد و خورد و کوفه داخل کنند و در آتش  
نمهند و در بسوی شهر دشمن دشمن کنند در حصن دشمن آتش نیز  
در حال و السلام **باب ۳** اندر شخص کوفه های بزرگ  
جهت حج بساک که آن را در دمان گیرند اسساک شود تا  
از دمان هر دین بیارند از آن شود و معنی نفع است  
و چهار رعد و آن بازده فصل **فصل اول** استن کوفه چنانچه  
چهار درم سیاه در کوی اندازند و با شیره کوه آتش کنند و با  
خشت بچینه بعد از آن آتش کنند چنانکه سفیدی با نذوی  
برود بعد از آن یک درم مس را خوب سرخ کنند و میان  
سیاه مذکور است و بچینه اند بعد از آن سیاه مذکور در جانه  
اند و شند هر صحر که در جانه با نذیم در آن جانه بگذرانند و صحر  
که از جانه هر دین آید باز مس سرخ بچینه اند و در جانه  
در جانه اندر زرد و بشیند صحر که هر دین آید صحر که هر دین  
آید باز مس سرخ خوب مذکور در آورند و بچینه اند تا نفع  
سه نسبت بشیند و هر بار طریق مذکور در آورند و بچینه اند تا آنکه

تا آنکه



نوزده تا آنکه سیاه مذکور تمام در جرم با نذ و چنگل بعد است غلبه  
 سازند در جامه یا ریسمان به بندند و بدارند بعد از آن زمین  
 ملک هندی در تبرکی اندازند و مقدر دوسه بار بر میان کنند  
 تا آنکه سیاه نام شود بعد از آن و یک کلی که کردن او  
 در این باشد مقدر آنکه کل از باغ کمتر باشد و یک شیشه که در این  
 کت و به باشد چنانکه در دهن هندی مذکور در آید و چست  
 بنشیند کردن و ناله شیشه مقدر پنج شش انگشت دراز باشد  
 بعد از آن چهارند یک سوی و نیم بالای او عیله کند  
 و نیم فروری در دیکه ان بگذارند و بر یک و با لوه بر کشند  
 و در دیک مقدر معمول اندازند که از دهن دیک دور باشد  
 و سرش وصل کنند چنانکه کردن مسرود باشد و دهن هر دور  
 بکل بپزند بعد از آن هندی مذکور را بالای دیک بدارند  
 چنانکه جانب دهن قدری بلند باشد و شیشه جانب دهن  
 دیکه ان باشد و فرود ناله سر شیشه بک آوند درازند و بالای  
 هندی پنج شش انگشت ریک اندازند و نیم بالای سه و  
 دراز باشد

دراز باشد بعد از آن چهارند یک سوی و نیم بالای او عیله  
 کنند و نیم فروری در دیکه ان بگذارند و بر یک و با لوه بر کشند  
 و در دیک مقدر معمول اندازند که از دهن دیک دور باشد  
 و سرش وصل کنند چنانکه کردن فرود باشد و دهن هر دور  
 بکل بپزند بعد از آن هندی مذکور را بالای دیک بدارند چنانکه  
 جانب دهن دیکه ان باشد و فرود ناله سر شیشه بک آوند  
 درازند و بالای هندی پنج شش انگشت ریک اندازند و نیم بالای  
 سه و وصل کنند و آتش سخت کند چنانکه روغن شود چنگل و نیم  
 جمع شود و غلطانند چنانکه فرو نشینند و آتش کنند چنانکه  
 تمام در خورد بعد دو سیر و نیم تخم و د تووه دال کرد بر دهن  
 بکشند و در او ریزند کنند و گوئند مذکور را در آن اندازند  
 و سه روز تمام آهسته آتش کنند تا در خورد و اگر صبری را  
 بمانند بهمان طریق یا بطریق دیگر بخوراند بعد از آن  
 دو سیر تخم خرمایا هندی در روغن بکشند هم بران  
 طریق عمل کنند بعد از آن تخم کردوزین را دو سیر و نیم



روغن کبشنده هم برین طریق عمل کنند بعد در درم کال کنند بآب کس کنند  
 و کونکه مذکور را یک سیر کشت حلوان کوفته کرده بالای کونکه گیرند و در آب  
 اندازند و مقدار چهار پاس آتش کنند بعد از آن مبرون آرزند و مقدار  
 پنج سیر سیر در طعماری کنند و کونکه مذکور در آن اندازند تا تمام شیر  
 در خورد بعد از آنکه مرتب شده باشد چون خواهد که مثل کسند اگر نیت  
 داشته باشد که مجلس صحبت کند یکدم سیاه خام کونکه را  
 بجز رانند و بعد از آن کونکه مذکور در جله باریک بکنو بچند  
 در لیسان در کردن اندازند و در دهن گیرند تا آنکه در دهن باشد  
 فرسخ نشود قدری تری در دهن گیرند فارغ گردند که مجرب است  
**فصل ۲** صفت کونکه دیگر بطریق آسان تر از آن چهارند  
 سیاه سرد درم و نیم و بعد از آن توتیای کسب سرد درم و نیم  
 بسایند و توتیا را غیجده بدارند بعد از آن سیاه را بطریق  
 که گفته شد بسایند از او بردارند و توتیا و سیاه در کال اندازند  
 هم برین طریق غلوه سازند و کج نیک کرده روغن قدری  
 در دست بمانند و غلوه را نیز بمانند بعد از آن چهارند

خشت بخت

خشت بخت کوی بچسبند و غلوه مذکور در دست سازند و در روز  
 آب برک و توره برهند و در کال بدارند بعد چهارند بخت  
 مرغ و میان آن بخت در جله کرده بختند و هفت سیر کونک  
 در وی اندازند و غلوه در بخت کرده بر آن آویزند و چهار پاس  
 آتش کنند و سرد یک مهر کرده از باداد و تا خورقن یا اثر شام  
 تا آفتاب بر آید آن آتش سخت کنند اول و آخر اندک و بگذارند  
 تا سرد شود مبرون آورند که کونکه شده باشد چهارند یک  
 کشوی شیر و غلوه در شیر اندازند و چون شیر مذکور  
 حورده باشد مبرون آورند و در جله بختند و در دهن گیرند  
 تا در دهن باشد اما کج و چون مبرون آورند فارغ  
 گردند که مجرب و در مسود است و السلام **فصل ۳** صفت  
 کونکه دیگر که در دهن گیرند چهارند کباده رودی تازه و او را  
 بگویند مقدار آنکه از آن بوتره توان ساختن هم در حالتی تری  
 و بوتره سازند و سیاه مقدار سرد درم در اندرون آن بوتره  
 اندازند و هم از آن دودی کوفته بر سرش مهر کنند کج است



خشک شود و آن را بگذارد چون بپخت باشد با شکر یک  
میخ را چهار روز بالای سوراخ در آرد و بالا نگه کند و بعد از آن  
پخته را با بخل صحت بگیرد و می کند و معده را بچاقو بگذارد  
تا بپخت خشک شود بعد از آن با نمک است و آتش دم قریب چند  
پاس آتش می کشد تا آنکه بپزد و دودی از اندرون سوخته شود  
بگذارد تا آتش سرد شود و از آن محل مبرون آورند بسیار است  
آتش **الوقه** در این کینه که مگ که آرد تا آینه تشریحی **فصل**  
کوته ذکر دین مکر آه آزموده شده با رز سیاه و معنی شان  
روز در قیام آب صبا بول نهند بعد از آن در صلابه اندازند  
و با خشت بچته و شیر که کور یک روز تخی کامل کنند تا سبزی او  
بکلی برود پس مانند مانند راه کشیدن و لطیف بعد از آن  
پارند شیر دود می نبرد و شیر ده توره سیاه بچند و دور  
صلابه اندازند و با سیاه اندک اندک می چسبند آنکه  
سیاه بپسند جدب شود پس پارند آرد و ماش و آن را  
یک بگویند و می کشند و بسیار گویند تا چون سیریم چسبیده

نور

نور و خیری سخت کنند آن را مثل کمی کرده کنند و میان او کوی  
بگذارد بمقدار آنکه سیاه و شیر با در آن بچند بعد از آن سرش هم از آن  
مهر کنند و محکم کنند و یکروی دیگر بپسند از آن مهر کنند و محکم کنند  
و یکروی دیگر بپسند از آن آرد با نهند و بگذارد تا بپخت شود  
مانند نیک بعد از آن باید که آرد ماش سطر باشد چون یک  
شاید باشد در کل صحت بگیرد و کل نیز سطر باشد بلکه دوبار  
یا سه بار در کل کینه و همه با رنگو خشک کنند چون بپخت شود  
کوره را با نمک قوی آتش کنند و آن غلوه مذکور در میان  
آن آتش نهند و بدینند تا غلوه مذکور نیکو سرخ شود چنانکه  
آرد ماش در میان سوخته شود آنکه سبز کینه و در فود او را  
در میان آب زنند که کل تر قیده شود و بزقی عقد شده باشد  
نیکو گوئیم بود **فصل** صفت گوئیم که در کرب از ماش کرده  
پارند سیاه خالص او را با هزار سبب و خشنی سه روز نیک  
سختی کنند تا سیاه شود بعد از آن با آب لیمو بپوشند تا اصل از او خند  
و سفید مانند راه شود بعد از آن پارند پخته را و سر او را بقدیر کنند و



سوراخ کند و بدان مؤخر پشه جگر را بکشد و بر تا کشند تا اگر پشه  
 خالی گردد آنگاه صایره از موم بر کمر دورا خ بر پشه راست کند  
 و سیاه مذکور در میان کند تا در سوراخ بر پشه مذکور رود و در آن کند  
 شود و چون سیاه بر پشه رود موم دور کند و هم قدری از پوست بر نه  
 سوراخ باله اب بکشد چون خشک شود پاره سیر و دانه دارد کند  
 بکار و چون پاره سیر در میان سیر دور کند و در آن کند و بکوبند  
 چندانکه چون مسکه شود و در شوره درم دورم آورد ما شوی اصل  
 کند و بکوبند چون نیک کوفته باشد پاره بر پشه مذکور را و مقدار  
 یک شسته کار و از این سیر کوفته پاره گیرند و همه را هموار و محکم کند  
 پس در آفتاب بگذرانند تا خشک شود بعد از آن یکبار دیگر  
 بکوبند و خشک کنند تا غایت صفت نوبت سیر کوبند و خشک کنند  
 تا غایت صفت نوبت سیر کوبند و خشک کنند و بعد از آن صفت  
 سیر آورد ماش بدهند و هر بار خشک کنند و بعد از آن  
 صفت سیر از آرد کنند بدهند و این خشک کنند آنکه کتیر  
 آنکه باریک در میان آن بنهند و همین روغن تلخ در یک

زرر

بزرگ کند چنانچه در خوش بسوزد پس پها یا خمیر سرخوش  
 و یک چارند تا در میان آن بنهند و آن غولیه بر پشه از میان  
 آن پاره نهند چنانچه دو انگشت از ته و یک بند بگو و کتاش  
 سخت کند تا پشت باس تمام بعد از آن بگذرانند تا سرد  
 شود مبرون آورند و آرد را از پشه باز کنند و سیاه مبرون آورند  
 هنوز عقده شده باشد در جگر بنهند سه روز در میان گیرند  
 بعد از سه روز یک شب در میان آب سبزه سرد اندازند که عقده کامل  
 گردد و نیک شود و سلامت **فصل ششم** در حب الزیتق که آن را  
 گویند خوانند که چون در دهن بدارند معده را قوی دهد  
 و تشنگی بدارد و اما ک کند و صداع مبر و سحر الزیتق  
 مع الزیتق بوزن کو تکه اگر خواهد که در دهن گیرد اما ک را  
 بنامیت کند و قناره و خشک شدن و خش را سود دارد بپارند  
 سیاه بچرخد در سرخ خالص بچرخد و برده کرده و کجا  
 جمع کنند و حب بنهند و در روز بگذرانند بعد از آن در میان  
 آرد مسیده گیرند و کبوتر را دهند تا فرو برد بعد از سه روز



در سرمای او را بکشند و حبت مذکور را از شکم او بکشند و بشویند  
و بوقت حاجت در دهان گیرند چنان شوند که خواهند  
**فصل** در صفت حبت الزبیدی مع التاج و الفضة که در دهان گیرند  
قوة امساک و هر دو صداع و تشنگی میرد و تشنگی نفس را  
کود در دهان و گام خشک شدن را سود دارد انش الله  
پارنده ز سرخ خالص براده کرده و بجز در فضا براده  
کرده پاک و بجز در سیاه و هر سه را یکی کنند و بیابان  
و صابون بکشند و حبت بندند و در میان آرد سرشته  
بگیرند و مالکان سیاه یا زاغ سیاه را بچسبند تا فرو برد  
و گاه در شب در زردی را بکشند و حبت بندند و بر آب  
سرد بشویند و بوقت حاجت در دهان گیرند مجرب است  
والله اعلم **فصل** مع محمد التوتیا و مین و الح البصری که در دهان  
داستان نیک نافع بود و محرور مجاز در لغات بود در دفع  
تشنگی کند امساک را فایده قوی کنند و نمکوت و بخراب  
پارنده زبیدی بجز در حبت بصری بجز در و بر بر المکدانه

چون کردند

چون که اسهال شود و زبیدی بپندازند و حبت بندند و مالکان را  
درمند و نیم روز بگذارند بعد از آن مالکیان را بکشند و حبت  
مذکور را بستانند و بوقت حاجت کار فرمایند و در دهان  
گیرند که فایده این **حبت** آن را نهدی بر به ساری گویند  
و گویند در دهان داشتن منافع بسیار است و قوه امساک  
قوی دهد و معده را گرم دارد و زردی و حصبه شود و دروغ ترش و فح  
کند چنانچه زبیدی و حبت بند و و فضا براده کرده نیم جزو  
و براده آهن پاکیزه نیم جزو و شکر ف رومی دانی و نیم جزو  
و مرقشای زبیدی بجز و حبت بکشند و لب بندد و در وقت بول  
اند که آب اندازند و میسایند تا حبت شود پس چنانچه  
خشت بچند و در میان وی گوی کنند و در آن گو قدری  
قدری بر که دودهی بنهند و این حبت در میان گو بردی  
دودهی بنهند و از برک پوشانند و سرش بکل حکمت  
چرب کرده محکم کنند و چون خشک شود از آتش حقیف  
نقد دهند و بندد سر دهند پس آن حبت را از آن گو بپرون

کند



دو آب سرد اند از دو وقت حاجت در دهن گیرند که مقصود صحت  
است **الفصل** در کمال دیر نمودن الط  
پس فرماید که بر نه عاقره دو جز و دو نقل دو جز و دو مشک طلی دو جز و  
بسه در یکی کنند و بسایند و باب اصابع القوس و یا شیره ادرک  
پرورده است که همگونی و بوقت حاجت اندوهن گیرند که قویا  
مبند و عجب زنی عظیم که در ولادت و النطاق پیواید و انزال دیر شود  
که بر نه شحم اصابع القوس که جز و دو عاقره دو جز و دو کاج جمع کنند  
دو جز و دو نقل و بسایند و بنزد و باب سر کس تر نشد و چسبند  
و بوقت حاجت در دهن گیرند که قویا عجب و زنی خوب  
مش هده شود **الفصل** در جمع الغضه نسی که جز و دو فطره جز و  
جمع کنند و فروس را بر بندند با بخورد کیش تمام باشد بعد از آن  
اودا کنند و گوشت مندرک ام که تمام دهد و ششکی و قوا سر را بر  
**باب** عمل سفید آب کاشغوری و سفید آب شیش سفید آب کرمه  
و آن یک فصد است که بر سر و در و دیگر سفید لادن تو کیده اند  
در شش محکم کنند شود با یک برین مثال بود پس در زیر دیکه آتش  
کنند

کنند یک در آنکه سر مجلس شود و شوی برین آوند و سر که نیکو روی نیز  
یک هفته بگذرانند تا مشوه سفید کج که دروغ است سفیدی بعد از آن  
هر ج که خواستند بکار آوند **فصل** در سفید آب ترکی سفید  
از زیر برین تفصیلات از زیر یکم در یک گرم کنند و سر درم سرب  
با و با برین سفید بعد از آن دویست گوارا با ن کنند و اندک اندک  
تا آنچه کرد بعد از آن هست و هشت درم اجوان با رکنند  
و بسوزند پس اگر می عدد میندازند تا سوخته کرد و بعد بگذرانند  
تا نیکو شود و این سفید آب در همه بکار رود **فصل** در  
در سفید آب فارسی که بسیار جاییه بکار آید تا نهند قلعی با کوه  
یک جز و دو روئی یکی کنند و با ره نکه بر سر او کنند و با شش نرم می  
و سخن می کنند تا هیچ نماند بعد از کوزه کنند و کوزه را با کل کل  
که بر نه در حال کینه گران نهند چون با زارند سفید است شده باشد  
و اگر هنوز سفید نشده باشد و خام باشد یک دوت در در حال  
مذکوره نهند و هم چنین تکرار کنند تا دروغ است سفیدی شود و این  
فصل سفید آب در بدل سر درم در کجا آید **باب** در صفت



شکل بندی، از دو نیم که مثل گل یا سمن و مویزه باشد  
 و بوی دهد و آن یک فصل است بهار و نوره فاصل بند فاصل  
 و آن نوره را نفاست شک کند بعد از قابی مثل نمک کرده چنان  
 از مس یا از کاسه نقش کند برین طریق پس آن نوره در کاسه  
 بر روی این قالب نهند و قدری بپزند بر بالدی نوره نمک  
 کرده نهند و بگویند که نقش در نوره و طلعه نمک کرده خواهد گرفت  
 چون پس جمع شود بعد از آن بمغراض میریزند محلی که نقش کرده  
 و همان اصول جمع جدا کنند و چون تمام چیده شود و بر هر یک  
 پنج درم از طلعه نوره تمی کوچک از نوره مشابته پای کل  
 که درین قدر برین نوع      آنکه این تمی و آن کل نوره را  
 بگویند تا وصل شود مثل گل یا سمن استین از میان کل بود از کند  
 و بعد از آن شسته و جد داده باشد در آن سوراخها نوره نمک  
 صلیبه کرده بر کنند که تمام بوی لطیف دهد و درین بعضی از سرخ بپزند  
 و بعضی نوره چون نقره مرتب شوند چنانکه تا در مثل مثل آرسنیم  
 باریک و بر بالای سوزنی همگوار بپزند پس بعد از آن از میان

نارخند

نارخند و بکشند که آن تا ریزان خواهد بود پس تمی برین  
 که بر شیمی در میان بر کشند و از هر دو سر محکم گشته بلکه احتیاج برین  
 نیست یک سر تا در میان فی که گفته شد فزاید بر نه که بسبب غیر  
 و مشک که تمی را بر کرده اند استوار خواهد شد پس اگر پای  
 آن یک سر تا آن که مگر متحرک و لرزان خواهد بود پس هم از تقویر  
 لیمیا مشابته بر که مویزه بمغراض بچینند سخا که با هم باریک  
 و دراز داشته باشد و بزنگار متصفاف دروغن لیمان رنگ کند  
 بعد بر کلها بچینه کنند و شاخه از نوره بپزند بر بالای شانه  
 نوره کلها و بر کلها بچینه کنند که استوار باشد و یک شاخ از میان  
 بچیده با لارود و میافش خالی بچیند که اگر در میان طشت  
 آب نهد آب بر کشند و از شاخ مار بچیده با لارود و از سر خرد  
 فروریزد چنانچه بر سر کلبه بران شود باید که بعضی کلها نخورند  
 در آن کتند و شاخ مار چرخ این برین طریق باید ۱۱۱۱  
 لاله از میان شاخ بچیده خود بخورد با لارود و از در آن این شاخ  
 مهر و آن آید و باز در بعضی رود و باز با لارود متصل برین قاعده



منهال نهاده شد و متحرک در زبان و خوش این بود از دایره این طرح  
غریبت و هر کس بیشتر بدست بر بوناید **باب سی ام** در صفت حیدر الکلب  
در روغن از کاه غنچه برداشتن و قلم نقاشی سخن و حواست و دود را  
که فلان و کاه غنچه را سطر کردن که مثل بعد ادوی باشد و کجالت زنگها  
جهت نوشتن و آن ده فصل است **فصل اول** در صفت دارو دارون کاه غنچه  
که مانند کاه غنچه ادوی شود و نشسته کند با زرد پریغ غنچه اعلی  
و با نمک میمالند و باب می نویسد تا سفید در روغن شود و طعم  
کند را و برود آنکه قدری آب درو کند و یکسان روز نهند  
تا نرم گردد و چنانکه اگر با نمکت با نمک صل شود پس در باون  
گشته و باب می ساینده آنچه نرم می شود در ظرف پاکیزه کند آنچه  
جمع شود آنکه با لایند و در پاکیزه کند و باقی نرم می شود و کویا  
میچینند تا غلیظ نشود و آنکه نهند تا سرد شود بعد از آن  
که غنچه را بر بالای شسته پاکیزه بکنند و درین دارو بر روی سفید  
پاکیزه بر کاه غنچه مانند کویا در در آتش بکشد و کاه غنچه را  
در آن بالا کند تا خشک شود آنکه اندک نم بر بند و هر روز بر بند

که بسی

که بسی لطیف شود و دیگر از هر رنگ که خواهند در میان این دارو  
که غنچه را کین کویا ادوی از بعد ادوی فرق شوند کرد **فصل دوم** در  
نقش قلم و روغن از کاه غنچه برداشتن از خواسته که قلم سفید را نقش  
کنند با زرد زهره کاه و با کس کوزه کوان چنانچه در قلم را نقش کنند  
چنانکه خواسته بدان محل فرزند چون خشک شود و کویا در روغن  
بر آتش نهند تا روشن شود بعد قلم بدان کویا در روغن تا رنگ  
گیرد و روغن قلم را برکت تا رنگ و اسطی گیرد با نقش  
**فصل سوم** از کاه غنچه که در شسته باشد اگر کاه غنچه یا کت به چوب  
شود چهار رنگه که ب بنزیره و نرم با بند بعد آن کاه غنچه که روغن  
بر رویش باید که اگر برود باشد و کاه غنچه در کویا آن کاه غنچه  
چوب شسته نهند و کویا بر بالای او نهند و بگذارد تا جویا  
بر درود و چنان شود که اول **فصل** در صفت مرکب  
یا قوی معصمی که یک قلمی سطر توان نوشت و در غایت روغن  
و بر آتش باشد با زرد زهره و فقط یا دوده کتان ده مشقال صمغ  
و باقی لای هر مشقال مرصفت او خوشتر است مشقال زنگار زنی زنگی بر ل



بیا خورده مسرقتال ملک اندری دو مثقال بر سقری این چاره  
بهارند و بسیند دوده را روغن کبرند که اگر روغن درو باشد  
مدا در افراب کند و نیکو نماید در فوشتن از هم برود و پاش  
در میان حروف پیدا شود و خوش آید نباشد طریقت این است  
که کینه از کاغذ بر وزن پن دوده را در میان کینه مذکور کند کینه  
در میان خمیر کندم گیرند و خمیر مایه که بسیار نرم باشد و سخت تیز  
باشد بلکه کینه را در خمیر کبرند غلیظ تا آتش کاغذ نیفتد که دوده با خبر  
نود و کینه مذکور در دکان بخاری در شور بندند یا در پشت آتش کاه  
در پشت خاکستر دفن کنند تا آن خمیر خوب بپزد شود بلکه نیم سوخته شود  
بعد از آن بر درازند و بگذرانند تا سرد شود و در کمر قش و بهی  
با آتش تیز اندازند تا سوخته گردد و بر درازند و سرد کنند و دوده را  
در باون کنند و نیم روز سخی کنند و صمغ را در آب حل کنند و در  
سازند برده در صمغ صد درم آب باید کرد بعد از آن آب  
چند کند دوده در آن سرشته شود و با صمغ سرشته بگویند نیم روز  
مرقش سوخته را در آن افکنند و نیم روز در کجوبند و افراب مذکور را در باون

کنند

کنند و نیم روز در کجوبند و اندک اندک آب صبر محلول در آن میریزند  
تا تمام آب صمغ جا برده باشد نیم روز در کجوبند پس بستانند  
بر یک مورد با برک سخن صد درم در آب کنند تا خوب نرم شود  
بعد از آن در پاش کنند و بچوشانند یک ساعت تا با نیمی آید  
پس مذکور تا خوب سرد شود بعد به پاهیند و صاف او را  
در ظرف فلز کنند و اندک اندک در باون بر سر آن اجزای محق  
میریزند تا آب مورد تمام رقیق در باون شده باشد بر درازند و در  
ظرف آبکند کنند و یا در مسینه جا برند اگر رقیق در باون نباشد در  
کله ب خالص اندک اندک بر سر آن کخته اجزای محق کنند  
تا آب مورد تمام رقیق در باون شده باشد بر درازند و در ظرف  
آبکند کنند و یا در مسینه جا برند اگر رقیق در باون نباشد  
بر سر آن کنند و سخی کنند و بچشم بچرخ کنند تا آنگاه که روان شود نیک  
و چون محلول شد که نیک روان است در ظرف آبکند یا مسی کنند  
و سرش محکم ب بندند چنانچه با در درون راه نباید که لغو و باید  
مشق شود و غلیظ گردد و با زانو صبر باید کرد و در این نوع مواد



در غایت و تطایس باشد و اگر کتاب و در آشفته مایه و لا مایه  
 سیاه شود از جای نهند و در پراکنده کرد **نوع دیگر** چهار نذر مازوی  
 کبود و صد مشتقال و باب یکوشانند نرم تا اتمام آید لعنه در هم  
 راجح قبری در کوی بنده چون آب مازونم سرد کرد در درخت  
 حل کنند لعنه بنام در صمغ عربی در و صیاب نند و پست نرم  
 روده در با و ن کنند و ب میند و با صمغ حل کنند و بر بالای مازو  
 ریزند و در روز در آفتاب نهند و در مشتقال بنام مصری نهند  
 کشته لعنه از آن بکار دارند که در غایت خوب است **نوع دیگر**  
 از آن آسان تر و خوبتر بگویند مازوی سبز چند انگله جاز نند  
 و نیم کوفه کنند بمقدار یکین در دوسن است کشته و در آفتاب نهند تا آب  
 بمقدار یکین و ده سیر با ن آید می آرزایند تا چنان شود و اگر  
 از گانغ بگذرد و اگر بگذرد تا سطر شود و آنجا و آب از سردی بگریزند  
 و قطره قطره آب فک که تر کمی آفریند یعنی میچکانند تا سیاه شود  
 و بچوبی می چسبند و بر گانغ می نویسند و اگر سرخ لجه آید پاک  
 زیاده کشته بجا کرده و میرد **فصل** در دوده گرفتن کپرنند



روشن گمان و در چرخان کشته و شسته بپا کنند و بکفر نموده بزرگ  
 که در روی کشت ده باشد و چرخان در آن خمره نهند چنانچه بر  
 چرخان با کوزه بنامه باشد و تخته خمره سوراخ باشد و خمره  
 دیگر در سر آن سوراخ کرده اند و یک شبانه روز بگذرانند تا دوده  
 از آن سوراخ در خمره بالا بکشد و پس از آن بر سر سرخ فرو کنند  
 و دوده که حاصل شده باشد در طای سبزی کنند و قطره قطره آب  
 صمغ عربی در روی ریزند و بدست میمالند تا خمره شود و پربا  
 و صمغ عربی می آفریند آنکه سوی لوبک نند و دوده تر در روی  
 مالند و نهند تا خشک شود چنانکه بر روی بطر قدس فرو کنند  
 و هر گاه که حاجت افتد در گوش های باک صمغ بپاشند و بکار  
 بر نهند و بکار کشته شد بکار نهند **فصل** در کوبیدن کب لطیف  
 سی مازوی سفید را خورد کنند در ظل آب دروی کشته یعنی  
 نشس سیر دور پاتیل نرم نرم میچسبند تا آب بنیماید پس  
 بی لایه در کشته تا سرد شود و راجح سرخ دروی کشته چند انگله  
 خوانند و بر هر دو سیر نیم آب یکدم صمغ عربی کوفه بپزند



تاروشن شود بعد از آن بکار بریزند **فصل ۹** در صفت مرکب مطوی  
 ماز و چهار یکی و صمغ عربی چهار درم و دوده دره مثقال در غلغله  
 در می نیکو آید و پسندیده بود **فصل ۱۰** در صفت مرکب در  
 بت مند ماز و چند آنکه خواهد بود هم سنگ اوشت بار  
 آب دردی کشد و همی جوشانند تا چهار یک باز آید آنگاه  
 فرو گیرند و بیالیند و زاج سرخ یا زرد بر دی افکند سانه  
 پس او را روزی چند در آفتاب نهند تا تیلو شود و پاکیزه کرد  
 و اگر خواهند که روشن شود صمغ عربی درومی آمیزند و بکار برین  
 بغایت نیکو بود **فصل ۱۱** سبب سیر ماز و بت مند و فرو گویند  
 و سبب درم زاک کوفته بادی پامینند و مقدار یک لیل آب  
 بروی افکند و به یک کفچه نیک بچینانند تا مغز و ج شود  
 آنگاه بیالیند و در ظرف آکینه کنند و بکار برین **فصل ۱۲** در سخن  
 حشر سبت مند و دردی کشد از مس در آتش نرم برین  
 کنند تا سیاه شود و بگذارد تا بسوزد آنگاه خورد بپسند  
 چنانکه هب شود و قدری آب ماز و بروی ریزند و جوشانند

و بیالیند و قدری زاک درومی افکند و در شیشه کشند  
**نوع دیگر** بت مند ماز و می بر پاره پاره بکند و او را در درازند  
 جزو آب آغازند و یک شبان روز بگذاردند و جوشانند  
 تا شش جزو باز آید و بکند و باز آید صمغ عربی پاکیزه در آب  
 آغازند چنانکه او را کرده بچینانند آنگاه صافی کنند و هر دو را آب  
 بیالیند و چون سرد شود بهم پامینند چنانکه پیشتر  
 کرده و باز بیالیند و بوقت حاجت با دوده نیک پامینند  
 و صلا گیرند که بغایت نیک آید **نوع دیگر** در امتحان زنگار  
 در امتحان و شکوفه جند شاهی اول در امتحان زنگار او را  
 بوقایه باریک فریزند و در سکوهره کنند و قطره سر که سفید  
 با آب لیمو دروی ریزند و با کشت با لند تا نیک ستر شود  
 و آنکه قدری صمغ عربی کوفته چغندر درومی آغشته کنند و بکار برین  
**در** امتحان زنجیر شاخ بر سنگ صلابه کنند  
 چون نرم شود در سکوهره کنند و با صمغ میالند تا نیک  
 شود پس با قاشق نهند تا خشک شود و بار دیگر بصمغ لسانند



و بار بر نه **مختار** شکر ف اورا صدای کنند و یکسایند  
دور کار چینی کنند و آب بر سرش کنند و شورانند بعد از آن  
رزد آب از او بر زنده قدری آب لیمو در رو کنند و بکوزند  
تا در آب لیمو خشک شود بعد از آن بوقایه بار یک از او بگیرند  
در سلو در چینی کنند و با صمغ عربی بکشند و کار برند که در  
غایت خود با شکر **الفصل باب سی** در صفت الکتاب  
که چون بنویسند پیدانند و چون بر آتش برند پیدان شود  
الواع است در یک فصل **اگر** از آب پیاز و زرد چوب و شل و مارو  
در ناس و اختار یعنی سبزی از هر یک جوئی جمع کنند و آن بنویسند  
حفظی بر هر چه بر آید **اگر** باب مارو و زنج سرخ بنویسند یا مانند  
آنچه شیر رسیده بود تر شود و اگر بر آتش در بنویسند پیدان شود و چون بر آتش  
برند پیدان شود و اگر با حبیب اسم که بر سیاه بنویسند برود پیدان شود  
و شب توان خواندن سخن که هر روز **اگر** پسند خوشی ز روز  
در آب کنند بعد از آن بنویسند با صمغ عربی لطیف تر آید  
**اگر** باب لیمو و آنها بنویسند بر کاغذ یا مخرج باک پیاز بنویسند

در آتش

در آتش بر اندر یک زرد قیصر بر آید **باب سی** و دوم  
صفت دستهای کار در سخن لاچوردی و سبز و سنج  
وزد و صدف کاری که از سنگ پارا قدری فرق  
توان کرد و آن دو فصل است **فصل اول** پاراز صدف  
سنگه یعنی سفید مهره و او را در آن خورد بگویند و بهترند و صلیه  
کنند و بشویند و خشک کنند و پوره درم و دو درم شکر  
صدیه کرده رز در آب گرفته اضافه کنند و با یکدیگر ماسازند  
و صلیه کنند و قدری صدف عروسک بر آتش نرم داشته  
چنانکه ورق ورق از یکدیگر فرو ریزند مانند برگ سیرازین صدف  
قدری در آن سنگ و شکر افکنند و با شیر کاهوشی که اول  
بچه آورده باشد برشند و بدست بقدر دست کار در اصول بنویسند  
چندانکه خواهند پس پاراز قلم کاه و سرهای آن دور کنند  
و اندر آتش پاک سازند و این دسته در یک برگ از هر برگ  
باشد و اگر برگ درخت پان لجه بهتر در آن میان قلم  
کاهانند و سرهای او بار دماش کپسند و یکی را آب کنند



چنانکه نیز دیکت است با معتدله چهار انگشت پندارند بر سر آب کتند  
و این قلمهای کاو را بالای پندارند و از همسوی یکدیگر مینهند  
و سرپوش بر سر دیکت نهند و از صبح تا وقت سه پاس  
آتش کچهری کنند نه سخت بزود سخت نرم بعد از سه پاس  
دست باز دارند تا سرد شود پیرودن آورند و سه روز در سایه  
خشک کنند و بعد از آن پیرودن آورند و چرخ در اصول  
آورند بعد از آن خلیط را پندارند کنند و چند عدد ازین دست  
کار در میان پندارند و از افکند و بدست می مالند تا جلی گردد  
و نورانی و روشن شود رنگی دمشق پیدا کند که عقل حیران  
شود که چه جوهر است و صد فربزه در مانند زر بماند  
پس کار در درویش نشاند یا قلم آتش با آنچه خوانند **فصل دوم**  
در صفت رنگهای غیر مکرر که در دست کار عمل کنند  
و آن چنان است که اگر بزر در غایت بگری خوانند که سزنگ  
طوطی باشد درم ازین سکه و سه درم زنگار صفا گفته شد  
یا چهار درم بسند و دو درم صدف و اگر زرد خوانند

دو درم ازین درم زنج زرد نیکو صیقل کنند و اگر لاجورد خوانند  
چهار درم نیک لاجورد سراب اول دو درم و نیزه صدف  
غروب سکه با همان شیر خمیر کنند و بچین و جدا دادن با همان  
ترتیب است که گفته شد و اگر جنس که ازین در دو خوانند توان سخت  
و بچین یک نوع لاجورد این از هر هنرهای غیر است که کسین نماند  
کار فرنگ است و عمل استادان یادگارت و الا علم **باب دوم**  
در غیبه که خداوندان ذوق نماید مثل آنکه چیزی در دست گیرند  
و در دست غایب نماید و آتش در دست گیرند در زمان کتند و در می  
کنند سوزد و شعله با و هر آنکه و صفتهای غیر مکرر و آن انواع است  
و پنج فصل است **فصل اول** در صفت آنکه چیزی در دست گیرند و غایب شود  
بهارند طوس و او را از زنج زرد و سرخ هر دو در میان آرد  
خمیر کرده بخوراند و زبل او را جمع کنند که آن را در دست مالند  
هر کالای که در دست گیرند چنان نماید که غایب شود **فصل ۲** مایع النار  
من الحرق نوعی که آتش نشوزاند و در دست و اندام را مالند بهارند  
کا فر حل کرده و آب لوت در و بهر اندام خود مالند چنانکه کسی نمید



و بگذارد تا خشک شود هر چند تشنه که در آن روند و بوی خاص نتوانند و خورد  
**نوع دو** که از آن عجایبها بچسبند و لطیفتر بمانند طلق صاف  
 نوشا در بران بشویند یک دو بار خشک کنند و بپارند لفظ ساری  
 و برانگشتان خود بمانند و بچراغ در آن تا در کبر و دست زین  
 نماند و باز در حال بمانند و باز در کبر و عجایب است **نوع دو**  
 از آن عجایبتر و نیکوتر بمانند طلق محلول و بیکه بمانند  
 در در آن کبرند و غوغه کنند آنگاه انگشتش زده در دهان  
 کبرند نسوزند و چون بیرون آورند و در آب اندازند بچسبند و اگر  
 کسی انگشت در دهان او کند انگشت او بسوزد و عجایب است  
 و اگر موم در دهان کبرند در حال بگذارد **فصل ۳** صفت  
 چراغها که هر یک نوعی نماید بجز غیره اول که خانه را بپارند  
 چه که در لبه مایه و هر دو بگذارد و بپارند و بپارند و در دهان  
 برافروزند همه خانه چنان نماید که هر از آب است **نوع دو**  
 اگر هفت طلح بپارند و در روغن زیت انگشت پس بپارند  
 و هر اعدان نمانند و سپردند بر روغن چراغ خانه پرازدارند

ناید

نماید و این عجایب است **نوع دو** که از مس چغندرانی سازند  
 و در پوست مار قیتمه سازند و در روغن لفظ چسبند و بچسبند  
 از این پس راغ برافروزند چنان نماید که خانه را بپارند  
**نوع دو** که چراغ دان از مس است زنده در روغن رازی در کنار دست  
 بچسبند در آن کشته و فست که بپارند در آن نمانند و شب بپارند  
 هر که در خانه باشد بپارند **نوع دو** که چراغ دان بپارند  
 و چون مرغ سیاه یا کرب سیاه و یا خون حرا کوش بپارند  
 بعد از آن روغن زیت بچسبند بر سرش کشته خانه بپارند  
**نوع دو** که بپارند که می که در مرغ زار پاشند و شب بچسبند  
 چراغ می نماید پس سران گرم در میان پوست آهو کنند  
 و در مجلس در آنند و چراغ غیر سرافروزند هر چه در خانه باشد  
 همه بپارند **نوع دو** که اگر نوع دو که خواهند که چراغی بپارند  
 که خانه پرازد نماید بپارند هر چند که در روغن زیتون بچسبند  
 و بمانند و در فست که در در چغندرانی علی برافروزند خانه بپارند  
 نماید پرازد است **نوع دو** که از آن عجایبتر اگر خواهد که با دست



چراغی روشن شود پاره پاره سوزنده بجز و و کوکری و  
و هر دو را بهم بپوشند و پیا میزنند و خمیر کنند و مالند تا چون قند شود  
و بعد از آن چراغ را بر آتش روشن کنند و سر سینه بپوشانند و آن را  
بلند کنند و این قند که از پاره و کوکری کرده اند سوزند کنند  
و بنوی از این و بنوی از کوکری بر یکدیگر بپزند و سری که کوکری بود  
بر سینه چراغ بپزند و چون آتش زنده بپزند از آن  
قند آتش گیرند و مالند تا چراغ رسد و آتش را کمی زینند تا زاید  
که چراغ روشن شود و عجب است **فصل ۴** در شعله و لعنتها  
و عجاایها غیر مکر لطیف پاره پنجم مرغ و او را در آب بپوشند  
بعد از آن در موم گرم گیرند و بکار و لوله بر آن نقش کنند و در سر  
آکنند و بعد از آن بر آتش و پاک کنند از موم آنچه نقش باشد  
سخت باشد و با دست سرخ و لطیف **لعن** اگر آتش را بر آتش  
بلند هر چند در آتش دارند مانند شمع بپزند **نقشه**  
پاره کوکری فارسی و خورد بسازند و آن را با لفظ **نقشه**  
بپزند و چون خمیر کنند از وی غلوه که سازند بر مثال ماز

و بعد از آن تا خشک شود و با خود در زنده ماکه که لعن نامند آن غلوه را  
بگاہ گل گیرند چنانکه کاه بیشتر باشد و بنهند تا خشک شود پس پاره  
طشتی را و غلوه را در آن ریزند و سوزن چو آل در آتش کنند  
و در غلوه فرو برند مانند شمع روشن شود و آب روان کرد  
**نقشه** دیگر بکشند بر دو طرف خانه صورت دو مرغ بر مقدار  
یکی قدری کوکری فارسی هر گاه که خواهند تا خشک چراغی  
بر گیرند و با این مرغ دارند که در مقدار او کوکری روشن کرد  
و اگر صدمه از این شعله نمایند روشن شود و با زرد کشته  
توان کرد **لعن** که پاره پنجم مرغ را در آتش بپزند  
و چون نمک از آتش سوراخ کنند و فای کنند و از ششم بر کنند دور  
آفتاب نهند راه او بگیرد و در هوا رود و لکن عجاایها  
**فصل پنجم** در صنعتهای عجاایها و هنرهای عجاایها  
اگر خواهند که با دام ماهی را بپزند پاره نان و او را در زنده کاه  
پس لایند و در آب ریزند هر ماهی که از آن لوله نان بپزند  
و میپوش کرد و بر سر آب آید **نوع دیگر** اگر خواهند که با دام مرغ بپزند



چهارم کندم را بوی کهنه بعد از آن مرغ که بخورد بهوش شود  
و اگر کندم با کور و غیره چو شانه همان فصل کند و اگر چنانند  
که آن مرغ بهوش باز آید سران مرغ را در دهن کسیند  
بهوش باز آید **دفع در که** که پادست مرغ گشته شود بکر مرغی را  
و موی از حلق او بر کند و در فاشه خالی کار دی در زمین فرو کند  
چنانکه سر کارد با لابلو و مرغ را کند مرغ خلق خود را بدان کار  
خود مید **بابی در صفت سریش بزنی و جوهر الصانع بود**  
و آن یک فصل است بتند بنه تازه چند آنکه خوانند و کارد  
نیک در از آن بنه یا بهر چند نیک تر باشد بهتر بود آنکه  
یک لواز آن بنه و یک لواز سریش کند چنانچه تا بهر بنه سریش  
تخف شود یکی بنه بود یکی آب و در جای هموار شد پس بنه  
بر سرش نهند و ده روز بگذرانند و آفتاب بر آن نشیند و پاک  
کند و آنکه خورد چنانچه **باز آن** ترتیب تخف کند یعنی نیک  
آنکه پاک و در روز نیک نهند و هفت روز در کوزه بگذرانند تا بپزد  
دی برود و آنچه سرخی دردی بود باشد فکر در آفتاب باز چیزی در روزی

اورد و در یک کند و باز آب و یک دروی کند و یک شانه تا چیزی  
که مانده باشد برود بر روی آب آورد و بر سر آب آید آنکه بازند  
بدر آن چیزی را از سر آن برگیرند و تا بجای یو شانه که سر مرغی  
اند و غامد پس آن آب بر سر زنند و در کار در آفتاب نهند تا خشک  
شود و اگر سرخی مانده باشد در کار برود تا آنگاه از مایش کند  
که هیچ سرخی اندوی مانده باشد بغایت لطال بپوش خود  
ببند مانده سر در شیشه کند و از گردوغبار نگاه دارند  
و چون خوانند که کار فرمایند بتند سفید و تخم مرغ و در شیشه  
در کند و بچنانند تا کف بر آورد و بگذرانند تا آن سفید اندیشند  
همچو آب روزه کرد و پار که زرد قام باشد بر نیک مروری  
پس آن آب بر گیرند و قطره قطره در آن بنه میچکانند و میسازند  
در صله تا آنگاه که این آب برضه بانک بالای و با سنگ بزنند  
چسبند و نکند که حک از نیک بفرزند که چیزی بود بغایت محلی  
و سخی و چون خوانند که جاری در زنده کرد آب آید بکند و قطره قطره  
میچکانند تا روزه شود و این قسم آب باشد آب و آتش بر روی کار



کنند و چند آن آب یک بر او افکنند که در آن ساعت بجا بر بند چون  
بکشند و پاره مانند خشک شود و در بار جل نتوان کرد مانند نیک  
باشد و هم چیزی بر او کار کنند و این را سرشیم بنام خوانند  
و بی کار از این رست آید **با کجی و کجی** در جب بندن بر سر که در بار  
و آب بر بر نیاید و اگر در روز آب باشد **فصل** پانزدهم  
سرشیم مای کچر و روغن همان نیم خرد و سرشیم پنیر  
کچر و نیم اول سرشیم مای کچر و روغن همان نیم خرد  
و سرشیم پنیر کچر و نیم در آب بر آتش بگذارند و صاف کنند  
و بعد از آن روغن همان با او بمانند چون یکذره نهند سر  
پنیر بطریقه که گفته شد با سفیده بر صند و آب آهک نرم کنند چون  
جدی شود باین او بر که گفته شد چنان بماند و صاف کنند و چند  
روز تر بر نیز و فاقم بندی و آنچه خواهند باین بچسبند  
در میان بر نیز او سه طرف ازین دارو بمانند و در آتش ب  
نهند تا خشک شود و اگر بر ما فرود ریزد از آنجا که بدن وارو  
چسبیده شده باشد بر نیاید و این طرز داروی باشد

که در غایت

که در غایت محلی و خوبی است و اگر زنبق صنیعی نهند  
وارو و سول که احتمال محکم شدن دارد **با کجی و کجی** اندر سخن  
گوی که هزار بار بچسباند چون بلبل آواز دهد و بوی مشک  
از او بیاید و آن دو فصل است **فصل** هجدهم بتر اشک از جوب  
گوی مثل سبج اندرون اوتقی کند و بر طرف سوراخ  
بگذارند برابر راست بر راست و بر هر کجی که یک سو می  
میان نهند و سر سو بسوسو بچسباند و با هر که در او قدری  
مشک و غیر لقیه کند و بعد از آن گوی را لقیه لطیف  
کنند و روغن دهند و اگر او را بوی کند بوی مشک آید  
و اگر بر دست گیرند چون ما بچسباند باشد و اگر هزار بارش  
بچسباند بلبل صفت سخن گوید و این از سخن است  
**فصل** نهم صفت سخن طلوسی همان از کاغذ که بی جا  
بجا را بد بماند کاغذ خطی دارد داده که در باب عبد الله  
ذکر او گفته شد بعد از آن چهارم روغن همان و پانزده  
شکر و مصفا و پانزده زنگار و زنج متین مصفا و پانزده



و پیاوردن این شراب اول از هر یک که خواهند ازین رنگها هر یک را  
که خواهند صیقل دهند بعد از آن بار روغن کمان که شمش با  
و کرم صیقل دهند چنانکه در پشت درم روغن دو درم رنگ بود  
چون یک صندیه شده از آن کاغذها را داده خطای  
بر کشته بستانند و از آن روغن رنگین یک روی نیک  
در دو بالند و در آفتاب بگذرانند تا نیک خشک شود و آنکه  
یک رد که هم ازین روغن رنگین بالند و در آفتاب خشک سازند  
آنکه یک روغن اول مالیده اند و از آن دوام هر دو بر کاغذ  
بنقش و نقشش خواهد شد یعنی باره خواهد و نقشی بر بر خواهد  
آنکه این طوسی باشد در غایت خوب از بهر همان عاقله  
بود و تا رنگ ازین نقش توان کرد و پوشش این دوف و جوق  
و سه پایه و آنچه قابل باشد از این طوس بکار دارند و این با  
وزن یک مالیدن خواهند تا رنگ بزن شود و در پنج کنند زرد  
در نیش لاجوردی کرده و در شکر سفید سرخ شود و هر رنگ  
که بار روغن بر آید زرد و بر کاغذ مالند طوسی بهای رنگ

بر آید

بر آید در رنگ دادن از خاک و گرد او را بخار و دارند **بابی هفتم**  
در صفت ساختن برنج و مشقی و ساختن سیاه و بند کردن  
و حل کردن طلق و ساختن صندیه نوز بخش از جوهر بصری  
و کحل الاطهر و بخش تیزاب فاروق و این مختصر است  
**فصل اول** ساختن برنج و مشقی با مثال آغاز عمل نمایند  
سخن چند آنکه خواهند و همه را نیک کشتند و بریزند سازند  
در قفس درمی هر چند بریزند تر بهتر پس ما بر پنج نخاس  
نیک بصری و خورد ب بیند بعد از آن او را با دوشاب  
میوز بافتند که صندیه کرده بکشند و مانند نان نان  
قرصی سازند و بر سفال آب ناریده نهند و در زیر آن سفال  
آتش کنند تا چندان بسوزد که سیاه شود و سخت کرد پس بار در  
از سفال برگیرند و ب بیند و نیک توپیا آنگونه سوده برین توپیا  
اندازند و هم آینه پس ما بر نوزده بزرگ بر اندازه سخن است  
بریزند در بونته نیک کشت پس این است **بابی هفتم** قدری بالای  
بر کنند و بریزند مس و کربالای نیک بصری و مصری بالای مس



و همچنین بالای بونه بنهند و بجل حلت بکنند در اوقات  
 نهند تا خشک شود بعد از آن در کوره نهند و با نکتت بزرگ  
 دوها بدست در آتش قوی یک ساعت تمام بپزند چنانچه این  
 جوهر نخاص که اختم شود بعد از آن بیرون آورند توفیق خدا  
 شبر و مشقی بلون باز مغزی برابر و لغت ده بازده همه  
 برنجی بلو و ازین برنج هر چه خواهند از طشت واقف بر  
 و طاس و طلق بسازند که هر روز رنگ زیاده بر آید این را  
 برنج و مشقی و خردی خوانند **فصل ۲** ساختن سیاه  
 و این از اسرار عزیز است بدانکه عمل سخت و نوار است و در قلم  
 اوایل کسی نکرده درین وقت است و این صنعت که با انواع  
 فنون آسانست بلون بس دریا سحر است اخذ تا شهری  
 سید که آن را حلب گویند بخند مرت حلی میبرد و مغز  
 و مغز بلبل شده تا مدت سه سال در خدمت آن میبرد همیشه  
 او را درین عمل مشغولی دید بعد هر روز صبح که در مقابل این  
 عمل روشن با شتاب هر که این را بخواند بر خدا آسان نمیکند

و این عمل نیز از روش مشهور است لطیف است آغاز این علم شریف و شناختن  
 این شوهر که هر دو وقت بسیار بارنده بود و سبب محمول که باب  
 ساجی حل کرده باشند و پنج جوهر و طلق سیاه که چنانچه ساجی بگذرانند  
 پس هر روز در جای کت و آب ساجی بر سرش کنند و اصد میسند  
 تا هر دو با یکدیگر بمانند و از مزاج کرد و بپزد که با سبب از آن  
 و بقوه لجاج بشینند تا صفا بیرون آید توفیق خدا بیرون  
 آید برین صفت روشن که از معدیه فرق شود که در چند محل  
 کار آید روشن و نورانی که در هر عمل کنند تواند کرد و هر روز  
 در در کشند منبر کرد و از روشن کنند **فصل ۳** صفت صل طلق که در کار  
 ضروری شود و انواع لواز هم آن یکی گفته شد بسیارند طلق کوفته و در  
 که گفته شد و معذور طلق در آنها فرما بر سرش کنند با ریزهای بلور و بپزند  
 که چیزی مانند روغ از او بیرون آید آن را جمع کنند در کار  
 و آنچه بر سر آرد و بریزند و آنچه بماند بگذرانند تا خشک شود جمع کنند در کوزه  
 کنند و صبح آن کوزه را در کار گاه کار گاه که کسر آن یا کوزه  
 کران یا کوزه ای خام آن کوزه کسر کوفته بر سر روز چنان کنند



این طلق مانند سفید جواهر بیرون آید و در اصله کهنه نشیند  
 کتد و سرش کهنه نشیند و بر توجیه روز در راه حمل کتد نشیند  
 و بطریق که هر سه روز زایل تا زده کنند بعد از بیست روز  
 بیرون آید و در کوزه فنج کتد و سرش کتد و کهنه نشیند  
 بنزد روز مشهور سخاری با و نیز یک کتد و صبح بیرون آید  
 بغرمان خدای صغری در میان آن کوزه فنج بود مانند شیر سفید  
 روشن صافی از ساقه سرق بتوان کرد و هر جا که طلق اصل  
 کرده ذکر فرزند آن کار خفا **فصل ۴** نوع دیگر آسون تر بود و در  
 طلق برق کرده و پست درم شیر کاه و زرد کرم و تازه برود و چند  
 باله که صفت شود باز در اصل نهند هر جا که خواهند عمل کنند **فصل ۵**  
 صفت صمدیه نور بخش که از جگر بصری سازند که هر کس صبح  
 و شام آن را در چشم کند و هرگز در چشم و عکتهای که در چشم می شود  
 بدوراه نیابد و عجب است راست نندوده درم سنگ بصری  
 پاکیزه و همان مقدار رقتد کتد زرد و پاکیزه و هر دو را در کوزه  
 سفالی مانند و آبش بریان سازند چنانکه نوزد چون سر زرد

از آتش

از آتش بپزند و شش هم نهاد که شش درم غلیظ اصل بر نهند و مانند  
 کوزه بپزند و سرش بر چنان بپوشند که دو دو آن بیرون نرود  
 و یکسای برود پس بعد از آن چنان بپزند ده کند و با نبر کنند  
 و سر نکلون کنند آنچه جگر را در بپزند با زمین طریق اول کند چون  
 مکه و لوله جگر برین نوع جمع شود هر که آن را در دم در چشم  
 برکت آید یکی چشم نپند و او را هرگز در چشم نبود و کرد و بخار  
 از چشم دور سازد و در وقتی خراب و حرارت باشد **فصل ۶**  
 کل ای او هر سلیمان با و در نبر برین **فصل ۷** فزیزه و مشقال  
 عمل در چنان دو مشقال یا قوه رمانی دو مشقال مر و از این  
 ناسف دو مشقال اقلیم رز و دو مشقال مار قیسا و نهی و سببه  
 سرخ عقیق یعنی دو مشقال و پنج قرمگی در آب انار ترش است روز  
 پرورده کند و خشک کند و بپزند و با فنج قرمگی آمیخته کند و با نبر را  
 بسایند و کار بر نند خصیت این کل کفایت رازت نماید و از  
 کسی نماید و نیز پدید مکرش بان عالم **فصل ۸** در صفت  
 تیز آب فاروقی و خواص او چنان است که با نبر یا قوه



که آن را شوره دوباره کوسید در آن مقدار مرغ بلورینی تیزی  
اعلا در بوع شوره نوشا در چکاسینه این بر سر درو با یکدیگر بچوبند  
و بسایند در قریح و زینق مصعد کنند شیر آبی از بچکله  
که اگر کاروی در دوزخ بر نه کار دکه اخه شود و دوشه در دست  
اما چنان باشد که دو پاس آتش معتدل کند در میان یکپای  
فرغ سرخ شود آنکه اینست نهند آب چکیدن کیر چون  
قرع سرخ شود اینست نهند از فرغ دودی پیدا کرد و  
بیز سرخ شود باید که اینست نهند از فرغ دودی پیدا  
کرد و اینست نیز سرخ شود باید که اینست را بگذارد  
که آن دود سفید بود به نیز آب و چون سرد شود فرود  
آورند و خاض وی کسی که بر صین بکد داشته باشد بر وی  
مانند رنگ دی مبدل کرد و بکرات بمانند بکلی  
دفع شود و اگر اجاحت شود بموم روغن روا کند و گفته اند  
که اگر هست اول شوره روی افکند که آتش شود و هر دو تو لفره  
شود و تو کم ز ما جدا کردن او بجا نیست و شوار بود و اگر

استون با لند تهر شود و نافع بود **چونک** پیا رود اگر کسی را پسر لجه  
پسر زود کند انشا الله تعالی **باب سی و نهم** که در رنگ کردن یا قوه  
سفید که لعل شود و قیمت یا قوه سرخ کیر و آن یک فصل  
**فصل** کیرند قلیقت و زاک سیاه و قلع طاق و قلع  
و سخا له فولاد و دم الاخرین از هر یک بخردی و از پوست  
پیا ز تلخ بخردی همه بپزند که بول صیان کیر روز  
تمام تا شب چون خشک شود آنکه در شیشه در کل کرده کنند و شیشه  
دیگر بر سر آن نهند و شیشه زیرین باید که در شیشه زیرین باشد  
آنکه در شیشه تر کند تا حاصل شود و بیرون آورند مدتی حلقه است  
و یک روز بود یا کمتر همان عمل نمودن آوردن آنکه در و کوه سرخ  
فانند خون کبوتر آنکه یا قوه سفید را بستند و در قرع افکند  
کنند که در کار گرفته باشد افکند در آن سرخ بر درین سرخ آنکه در آل  
اعشته شود و قدیمی بر سر آن نهند و آتش در زیر آن کنند تا رنگ کیر  
آنکه بیرون آورند یا قوه سرخ لجه یا مند در آن آراشته و لطیف بر جا  
که مرفخند کار بر بند **باب سی و دهم** در صفت نوشته عقوق کردن



و خواص سنگها و سخن مس از آهن سخن اقلیمیا و سخن  
دود سوخته جهت زنگ بلور و صفت تقوید با دوانا و دیگرها و سخن  
بر انار که چند دانه دارد و آن صفت **فصل** از سخن خشت  
بستند پاره سبزی و پاره برگ عود و هر دو هر چه سر بسایند و آنکه  
بسر که نیز هر دو با کلسه و هر چه در آنست بر عقیق بویسند و بگذرانند تا  
نود و بر کوره آتش بریزند تا نیک گرم شود چون زمانی بر آید  
از آتش مبرون آورند و چون سرد شود در آذوی پاک کنند  
آنچه نوشته پیدا شود مانند سیم سفید با هر روز بر نام لطیف و دلپذیر  
بود **فصل** در اقلیمیا سیم سخن پارسیم پاک و خوش  
منشومی و هر دورا بگذرانند و کبریت زرد بر آید بر افکند اندک  
و آنکه او را بر پسته و کشته و نجاسات بنهند و هر چه بوخته بود  
بار دیگر همان طریقی که گفته شد کار نمایند این را اقلیمیا سیم گویند  
**فصل** صنعت دود سوخته و صفت آن پارسیم بر آید  
پاکیزه دور که از آنند و کبریت زرد بوخته اند که بخوردش دهند تا  
سوخته کرد و مبرون آورند آنچه بوخته بود جدا بدارند

و آنچه نوشته

و آنچه نوشته بود بهما طریق بود که بعد از آن کپوره بشویند و در آن جای  
که کوشش زنگ بلور و غیره بگذرانند **فصل** در صفت سخن مس از آهن  
سنگ کرده چغری سخن از آهن باور با پاکیزه کشته و بسویان مالند تا همه  
رنگها در یکمازوی برود و اگر آهن پاره بهتر آید پارسیم با قله و بچوشا تند  
آب مندا که بر سر آهن ریزند پس یکسیر با قله درده سر آب اندازند  
و چند آن بچوشا مندا که بچ سیر باز آید و در قیاس نیم سیر نیک شود  
در یک آب با قله نیز مندا حاصل شود پس چهارند آهن باره و در آب اندازند  
و بچوشا مندا سه جوس و بگذرانند تا سرخه بعد از آن بچوشا مندا تا آب هیچ  
نماند پس آنرا بر در اندازد یک دور بپوشد و بقدر یک دو دور  
ببقدر یک دو دور شکار بار کنند و بقوه آن آتش تر بنهند و بگذرانند  
تا سرد شود بعد از آن از آتش مبرون آورند و بپوشد و جدا آید  
بتوجیف خدای جوهری پیدا آید چون سخاس نیم و بچس از سخاس  
فرق نمواند کردن هر چه خواهند بسازند از حال خود نمک و د  
و این کالنج حکیم است **فصل** در صفت و تقوید با رنگین پارسیم  
صند با دمه که او را سخن گویند و بسوزند و باز صند یک کنند



دبازگار مصفا خیر کنند یا شرف یا با نریخ هر رنگ که خواهند  
و چون خیر شسته بشود در صفا خیر کنند و با نریخ  
سریشم نیز خیر کنند بزودی و آنها و دیگرها و لغویها  
سازند و در روز بخارند تا خشک شود بعد از آن بخرج زنند  
و هموار کنند و با صول درند آنچه از این جنس جمع شود در میان  
خلیقه کنند که بر از میندازند باشد و سر خلیقه حکم کنند و میمانند  
و باید که هر بار بر سخن نیت هر بس کرده باشد که روز در روز میمانند  
آنچه صلی گیرد که مانند درارید و میروزه و یا قوه تباب و نه تباب  
خراب شود که هرگز تغییر نکند مگر که بسک بخند درواش  
انکه هر اناری چند روز دررد لا ینعم العیفا لا یوم اما حکما بکجا وز  
هی حکمت کوه اندان آسمان را که سرانرا سخته کند دررد و بکنند  
هفتاد و دو دانه صیاب کنند چون بکشد شاد و ت نکند و بار  
از مسوده اند چنین بوجه **فصل** در معرفت سنگها که هر یک  
چه خاص دررد و چه کار می آید از کوه افندظان حکیم گوید که بدانکه  
صفت نفع است و بر هفت رنگ است و بر هفت نوع سفید دررد

کلی

سرخ و سبز آن کون و سیلگون سیاه و ایشان را چون  
سیاه بند خد ر تا که در پیلاکتد و هر یک را خاصیت بگردد  
**رنگ** سفید اگر با سبز رنگ آب او سفید بوی هر که او را خورد در  
و آنچه با خوردن از اموشش نکند و بی فطر کرد و اگر رنگ سبز بیرون  
آید افضال ارزند او چون بر آید و چشم خلق عزیز کرد  
و اگر آب سیاه کون بیرون آید هر که با خود دررد از لیمان  
دور افتد آب سیاه بیرون آید قالی بوی **صفت** سیاه و نورس  
او و اگر سنگ سیاه بنید و از او آب سفید بیرون آید باز هر که باشد  
کدر زهره را و اگر آب زرد بیرون آید خاصیت آن سنگ  
سفید دررد و اگر آب بنیکون بیرون آید در زنده او و لیکن کرد دراز  
هر چه تر سرد و اگر آب آسمان کون بیرون آید در زنده او کثیر المنفعه  
کردد و اگر آب سبز بیرون آید از کزند کال ایمن کردد بگردد  
کزند کند **صفت** سنگ زرد اگر رنگ زرد باشد و آب سفید بیرون  
بیرون آید و هر حاجت که دررد روا شود و در میان خلق محترم  
کردد و اگر آب سیاه بیرون آید هر که خورد بیرون آید و اگر بنیکون



باشند نزدیک خلق محبوب گردد و از وی افعال نیک گوید  
و اگر آب بنیزد بر آن آید روح و ضرب کس بر وی طوفان باشد  
و اگر لعل مبرون آید حاجت وی روا گردد و اگر آسمان کون مبرون  
آید جوی بروی کاش کند **مصفت** سنگ آسمان کون اگر  
از وی آب سفید مبرون آید همیشه کاشادمان بود و اگر سیاه مبرون  
آید در چشم مردم هیسب نماید و با هم مست باشد و اگر بنیزد  
آید آن سنگ را در چشمه یا در جوی که آب کم شده باشد  
افکند آب از آنجا می آید و اگر آب کم شده باشد افکند آب  
از آنجا می آید و اگر آب کم شده باشد داشتن آن سنگ  
نافع بود و اگر بار بار در جوی بر درخت بنشیند بار آورد و اگر با خود  
دارد نزدیک بنده آن عزیز گردد و اگر آب نیلگون مبرون آید در چشم  
کشد هر که او را بنده مطیع و منقاد و امر او گردد **در خواص سنگ نیلگون**  
اگر آب سفید مبرون آید هر که او را بنده دوست دارد و محبوب او گردد  
و اگر آب سرخ مبرون آید در سفر حال او نیکو باشد و هر کاری که کند  
زود بر آید و اگر آسمان کون مبرون آید منافع او بسیار است

در خواص

**سنگ** بنیزد آب سفید از او مبرون آید نه سال که در نماند او  
بناستند زود بر آید و هر چه بخارد و نیلگو و دفا کند و اگر بر درخت خشک بنشیند  
بار آورد و اگر آب بنیزد بر آن آید در نماند او هر چه ظفر یا بند و نیش می خورد  
گردد و در جگر نافع باشد چون آب خورند **و الله اعلم بالصواب**  
**مصفت** آنکه در نماند که بر جوی چنگ از نیش و بوغن و سیاهی با از ابرم  
و کتخا و طلس و قطنی و صوف آسان از آن دور کند و یک  
فصل است **در آنکه** در نماند چون در باغ در شود جوش آب از هر سر  
که بر درختچه لجه درین باب سخن بسیار گفته اند طبایع نماند آن  
دل نزر تر ازین نیست که یعقوب اسحاق کندی گفته است  
اندر کتاب نماند بر او استن اگر بزرگ جامه باشد و نماند  
که در نماند است ایشان را با نماند نماند چو شامند و می نماند  
بدان نماند آنجا که آلوده بود آنکه لیس بون و آس کرم نماند  
پاک گردد و اگر قهر بر او باشد روغن زیت را کرم کتند و بر  
ببروزند و لیس بون نماند پاک شود و در هر سر که بر او باشد  
اول از نماند باید زدن تا از خاک پاک شود آنکه شرح تریج را



بوی نام و باقی نهند تا خشک شود و بصیون بپوشند تا پاک شود و اگر موم  
 بر جا ماند و خرج بیاید مالید تا بر خیزد بار و غش چو شامیده ز نهند و باز  
 با آب با قند بپوشند پاک شود و اگر جا بر آب معصف  
 آلوده کرده بخیزد و شستن بپوشند پاک و اگر آب بوش آلود  
 سپالایند بیول الصبان و لوره یا ز باید شستن آنکه  
 بصیون تا پاک شود و اگر با نفاس سپالایند میان نان  
 کرم از رو مالند و اگر آب کرم بپوشند پاک کرده و اگر آب بوش  
 و آب کرم بپوشند پاک شود و اگر در سرد سجا مر سرکه و از روزنه و اشان  
 بپوشند و آن سیاهی را بپوشند و پاک کرده و دکنه شستن  
 سیاهی نماند و اگر جا بر آب سرکه شود آب اندازند بپوشند پاک شود  
 و اگر آب آلوده شود آب غوره بپوشند و در شود و اگر جا بر نمک  
 شود اول با بخیزد بپوشند تا نم پاک شود و اگر آن جا مر آلوده  
 بود بوره زکران بر او افکنند و سعی دست بر آن زهر بصیون  
 بپوشند پاک شود و آب توت شود با آب غوره بپوشند پاک شود  
 و اگر آب سود شست شود با آب کرم بپوشند پاک شود و اگر

بخون شود یک شب اندک بکشد نهند و روز دیگر با صیون بپوشند  
 پاک شود و اگر خون در برینه بود بر سر کاین کبوتر بپوشند و بپوشند  
 بصیون پاک شود و اگر سیاهی در برینه بود بر سر کاین کبوتر بپوشند  
 و بپوشند و اگر آن سوسه منجی بر جا بر سر کاین کبوتر بپوشند برود  
 و اگر جا مر زنگین بود مثل کهنی و غیره بنبره کاد و بول الصبان  
 باید شستن و اگر کجا شود کچم معصف بپوشند و اندک بخیزد یعنی  
 ساجی آب کرم و بصیون بپوشند پاک شود و اگر جا بر نمک  
 و زهر کاد چند بار بپوشند شستن

و اگر آب نشود با پاک ورق بپوشند  
 تا پاک شود اگر بر سقا ط موم کرم بچکد طریق برداشتن آن است که شکلی را  
 با شش کرم کشند و بعد از آن که کرم شد در یک ساه کاغذ به سجده بران  
 محل که موم چلیده باشد و اگر یک نوبت کافی نباشد مکرر این عمل بکنند  
 تا مطلق موم بر طرف شود و مطلق بپوشند و صوفه را در موم  
 برداشتن همین عمل می باید کرد و این عمل فرنگ است و بجز  
 و اگر جا مر بنبره و غش شود سرکه سرد مالند و باز بصیون

و سیاه کردن بوی که در آن  
 آب پاپونیزه با شستن در آن موی  
 مصلحت در صفت در آن موی  
 روز با بپوشیدن موی سیاه کند



بصوابن نشویند پاک شود و اگر سفید بر روغن بگذرانند کار دویش  
 بدو بسیار میندزند بکنند اما روغن بخت بهیچ چیز در روز تراش  
 نوتد و کند در روغن از ادم و کاغذ بهیچ چیز در روز تراش  
 و کند در روغن از ادم و کاغذ بهیچ چیز در روز تراش  
 اما پاک و کند و جگر پشیمان کلها پاک شود اما این چیزها  
 نشویند پاک شود مثل این چیزها  
 که یاد کردیم پس از آن  
 اندر تک کردن موسی و در روز کردن  
 در آب چند کجوتانه  
 بار روغن شیر بخت چنانکه سبک شود بعد از آن که آب نماند روغن  
 باشد سر را نشویند و بگذرانند تا خشک شود از آن روغن بسیار کنند  
 که پسندیده است **صفت** عروق قوت بگویند و در آب بنشینند  
 و در وقت یک بار موسی را بدان نشویند و نشسته که لغت بود در روز  
**صفت** دگر که موسی را بر رویانند و در آن قدر که خواهند  
 بسوزند و آب نشویند و مالند و باقی بگذرانند در حال موسی  
 را بر رویانند و بجزبند و در زهره میشناسان را بر روغن حوز دینا یا روغن

در هر جا که خواستند مالند  
**صفت** دگر که در بوی از روغن  
 با در روز یکبار در آن  
 و ما زود بگذرد و تر و مان  
 و کند و در مصلحتی که در همه را بود  
 در روغن کل بگذرانند و بخت  
 بدان خلک کند  
 که موسی  
 که در آن  
 از هر کسی بود  
 که بسیار  
 و در آن  
 چشم پار  
 است

مورد بسیارند و بر روغن که خواستند کنند موسی بر آید  
**صفت** دگر که موسی بسیار بر رویانند و در روز کنند بکشد کلش سیاه  
 در موسی کتد و بر سر کلین کنند تا کند شود و گرم در او باشد  
 بعد از آن هر دو آورده در می افکند در او در سایه کشند  
 و بعد از آن بخند روغن شیره بگذرانند و دست  
 نزدیک و شبه گمانی و کسیر او و فضل از هر یک جزوی در روغن  
 جزوی با آب گرم برشته و خضابند نافع **صفت** دگر  
 که وی که بر رخت باشد قوره از آن بر روز و اندرون  
 که در خیالی کنند و بجز و کند اندر این در ربع کند ریم آهن در آن  
 کنند و قوره باز بجای خود نهند و محکم کنند بکل و بگذرانند تا هم  
 در جوف آن بجا بیاید شود که همچون خضابی بجا استعمال کنند نافع بود  
**خضاب** که موسی را منع کنند و بر بنامها قلمها و غیره در صند  
 از هر یک جزوی و شبه گمانی نیم جزوی را با آب نیک بسیارند  
 و بر موسی بر کنند و بدان طه کنند نافع بود موسی بر بنام **صفت**  
 در وی دگر که بجزبند و لغت بلیکو بود بکشد شیره آب کبچر

در هر جا که خواستند مالند  
 در روغن کل بگذرانند و بخت  
 بدان خلک کند  
 که موسی  
 که در آن  
 از هر کسی بود  
 که بسیار  
 و در آن  
 چشم پار  
 است



و تخم موم و کغذ را در شی ترنج از هر یک جزوی و هر را با شکر حش  
 در برابر کنند و بدان موضع مالند نیکو با بیان  
 در در تریب کتبه و اگر پیش این بلوغ  
 این هر دو در او را  
 ترتیب کنند موی محکم با دوی چاییزند و بدان محل مالند تا بوی  
 آن میرد و نافع بود **فصل** در کف و فنج را برابر هم با قدری صبر هم در آب  
 بچوشانند تا بقوام آید و بکار در زدن فی الحال موی را میرد و منافذ را  
**فصل** در صفت منع کردن اموی سفید کردن موی و سیاه کردن  
 در کند کردن آب و این طرفه بخار است و اگر دو پویم آید با سر که  
 در نیت کتبه چهل روز بر سر کن آب کتبه آنکه مهران اگر بر هر  
 مور که سرده باشند با لند موی بر نماید اگر مغز سرش با آب کتبه  
 و بر موی مالند و دیگر بر نماید و اگر خواهند که ریش سیاه سفید شود آب شکر  
 و طوق در ریش مالند سفید کرده اگر خواهند که باز سیاه شود کتبه قوتیا  
 بشویند باز سیاه شود **فصل** زهره کا دو ورق مخلوط بر موی  
 که سیاه باشند سفید شود **فصل** در غوغ که را در طی از آکینه  
 کنند در غوغ ریش در کتبه و بگرد تا بر عجم در میان آن

**فصل** در منع کردن از زانو را  
 با یک کتبه در آن کاری  
 با یک کتبه در آن کاری  
 با یک کتبه در آن کاری  
 با یک کتبه در آن کاری

۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

بهر موی سیاه که مالند سفید شود **وصفت** رنگهای که در جمیع  
 نوشته اند این است **دوس** که نمی رند بود و نمی سرخ اول نمند  
 کاغذ را سرخ کنند چون خشک شود بگرد که در عنوان افکنند نمی رند  
 و نمی معنی مانند نقش کل شد که در با ستمهای باشد که دیوار از آن بر خار  
 می سازند و چیده چیده با لایر رود و کل او را چو در رنگ است و پای او  
 سفید او را کل میلی بگویند و در فراسان کل رنگ میخو اند او را با  
 و بگویند و آب او را صاف کنند و کاغذ آن در دور کنند که نقش شود  
**طاوله** چهار حصه آب رنگ در یک حصه ندوب محض  
 بر کنند **بر کوفی** کاغذ مایه در یکساک بر کنند بر سر کوفی می شود  
 در غایت خوب **کلکونی** قدری بجم آورده پاره کرده در دیگی با کتبه  
 بچوشانند و قدری سپرد و اول کاغذ را با آب بشوید یا بر در او  
 و بگذارند تا خشک شود و بعد از آن زغوان که زرد آب **با کوفی**  
 کاغذ را بر آن صفت که نموده شد با آب بشوید یا بر آن در محض  
 بر آورند و اگر زرافشان خواهند زرهاست و التدم  
**با و نجانی** با و نجانی کاغذ می که آب بقم رنگ کرده باشند با آب

بهر موی سیاه که مالند سفید شود  
 نوشته اند این است  
 کاغذ را سرخ کنند  
 و نمی معنی مانند نقش کل شد  
 می سازند و چیده چیده با لایر رود  
 سفید او را کل میلی بگویند  
 و بگویند و آب او را صاف کنند  
**طاوله** چهار حصه آب رنگ  
 بر کنند **بر کوفی** کاغذ مایه  
 در غایت خوب **کلکونی** قدری  
 بچوشانند و قدری سپرد  
 و بگذارند تا خشک شود  
 کاغذ را بر آن صفت که نموده  
 بر آورند و اگر زرافشان  
**با و نجانی** با و نجانی کاغذ می



زاج کبود و زغوان گردانده فیتی شود **ارغوان سبز** کاغذ را با آب زاج  
 کبود و زغوان و ماژورین و اینان شود کاغذ سبز با آب  
 بقم بر آید **چینی** کاغذ شده داده با آب زنگار و سفید بر آید  
**چینی روشن** کاغذ را در آب زنگار مستقی در غل زنگار است بر آید  
 سبزی شود مانند طلایی نرم و لطیف و اگر زرافشان کند  
 نیکو تر آید **طوسی** کاغذ را در آب رنگ کل نیله با لند  
 نیکو بود **فروزه** قهوه‌ای شود از **زردی** که گفته شده قدری  
 قدری بطریقه کپه نروده با نروده و سیاهی بجز در آن بد پس سرکه آن  
 بریزد و بید تا پیش جدا کرده پس این پیش را با ربع او فوه ملغمه  
 کنند در میان مخلوطه نمند چنانکه در **بند** او مخلوطه باشد و سر  
 بونه کپه در میان کل حلت کپه دورا کند تا خشک شود پس  
 با آتش سر کین نرم تو به کند **کیش** پس مبرون آورد که عقد  
 شده باشد قایم التار پس کیشقال ازین سر صفت متقال  
 گفته زهره مشقی طرح کند که پسند کرد و چنانکه هر چه عیب درونمانند

کاغذی

کل حکم

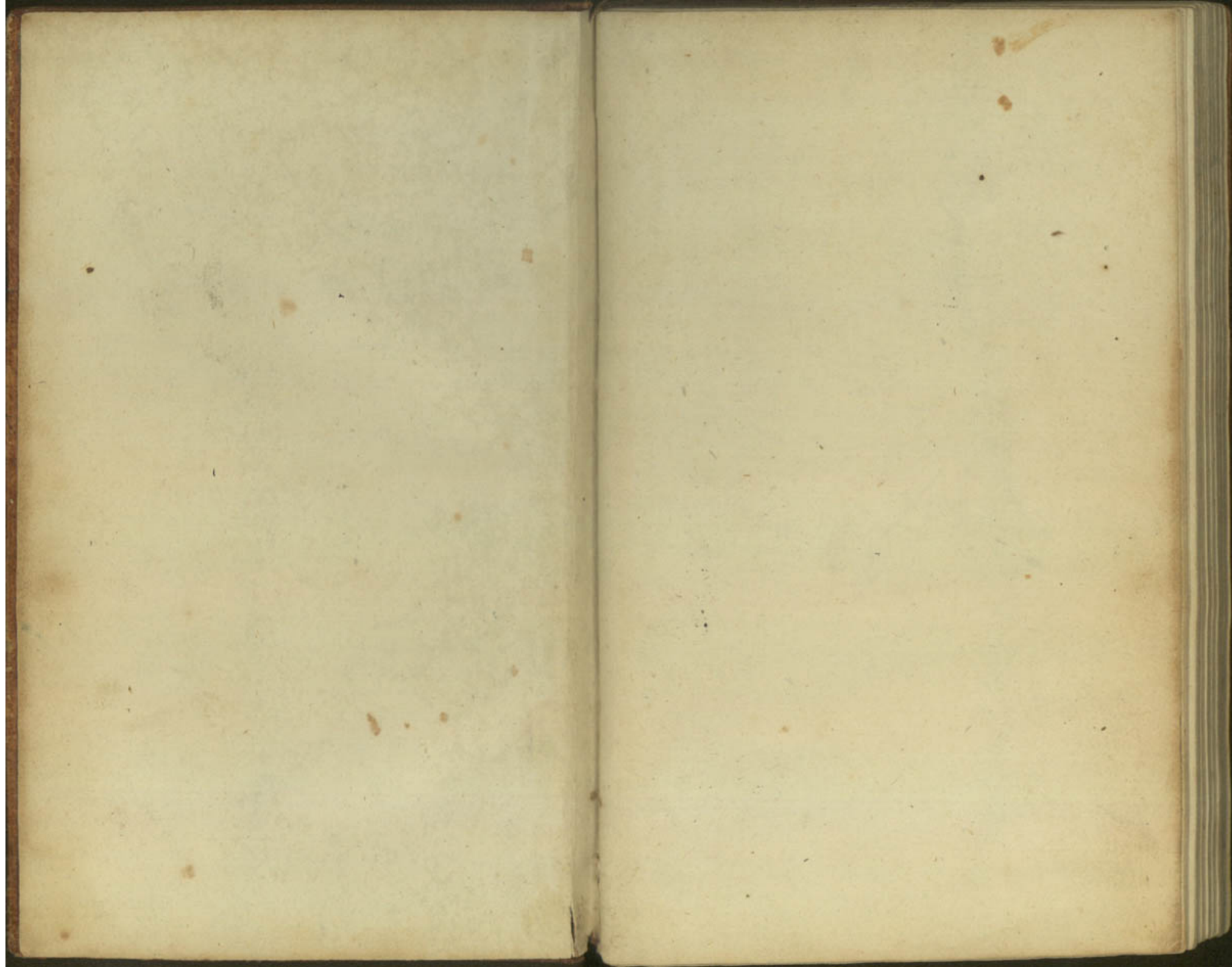
کل حکمت جزوه آهن بجزوه ایک دو جزوه خاک  
 برنج بجزوه کسره و جزوه بجزوه کوه سفید تر کند و نیکو بود  
 که برود کند در آتش ببطریقه و با آتش نوزد **غم کسره**  
**البطریقی** چهارم در پنج از یک گرم کبریت زرد قهوه‌ای در کل کپه  
 و سر او طلعی برزند و سوراخی نماید در پنج دلو کپه کسره و سرخ  
 شد کوفته روی کند و آتش کند و نگاه کند که در پنج دلو کرد که آتش  
 و سرخ شد پنج درم زریق بدان سوراخ بریزد و سوراخ  
 و آتش باز کپه دو و پرون آری جسمی عمر چون شش کوفه  
 رومی بر پنج درم زهره پاک کرده افکنی امیض کند نگاه  
 دو درم ازین بر یکدم قمر نیکه **آید**  
 است تا در پنج از دو سخی کرده پس بر شد بر و غن کجند و تو به کند  
 و سخی کند و در بوت کند و نوشتار در بخورش بد پس رصالح  
 بجز از یک درم از آن با شصت درم  
 طرح کند  
 همه





مجلس شورای ملی  
کتابخانه  
تاسیس ۱۲۸۵  
کتابخانه مجلس شورای ملی  
تاسیس ۱۲۸۵  
کتابخانه مجلس شورای ملی  
تاسیس ۱۲۸۵









خطی

۵۷